# فصل هشتم: روایات ضعیف

## الف) قاعده اولیه در مواجهه با اخبار

[ آن چیزی که چند سال پیش عرض کردم، به گمانم اگر دقّت آن معلوم شود، خیلی فوائد دارد. آن هم تفاوت گذاشتن بین اصالة عدم القبول ای اصالة القبول با اصالة الدرد ای عدم الدرد، بود. این دو خیلی تفاوت میکنند[1].

## اصالة عدم الدرّ

به گمان من ِطلبه آن چیزی که عرض میکردم، شواهد عدیدهای دارد. به شرطی که با این عینک نگاه کنیم که اساساً مرام شارع –که اگر عقلاء آن را دارند، شارع آن را امضاء میکند- بر این است که اصل بر عدم الدرد است. نه اینکه اصل بر قبول باشد. هیچ ملازمهای بین در نکردن و قبول کردن نیست. بنابراین شارع بر این است که هیچ خبری را در نمیکند. اما بنابراین او بر این نیست که قبول میکند. بین این دو خیلی تفاوت است. از کجا میگوییم؟ از این آیه شریفههای که همه میدانیم: «

**إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ**» [2]میگوید «**فتبیّنوا**»، نمیگوید «فردّوه». اگر آیه میفرمود چون فاسق است، آن را در کنید، دراینصورت اصل کار شارع، بر رد خبر واحد میشد. اما اصل بر عدم در است. «**تبیّنوا**» یعنی سریع در نکنید. ولی چون فاسق است قبول هم نمیکنیم. لذا توقف کنید و تحقیق کنید.

این خیلی پرفایده است. جلسات متعددی ما مباحثه کردیم. ظاهراً پیاده هم شده است. جلسات متعددی در تفاوت بین اینها و شواهدش بحث کردهایم. لذا خیلی از جاهایی که حسابی بین فقها نزاع میشد، من با همین طریق حل میکردم. یعنی ایشان که روی مبنای اصالة عدم الدرد، مطلب بیجایی نگفته است. شما میخواهید بگویید قبول کرده، درحالیکه او قبول نکرده است، روی مبنای اصالة عدم الدرد و مراتب طولیای که اصل عدم الدرد تا قبول طی میکند. لذا نباید فوری گفت وقتی اصالة عدم الدرد را گفتید، یعنی قبول کردید! من چه کسی این را میگوید؟! پایه اصلی بر عدم الدرد است. در هیچ خبری اصل بر ردش نیست[3].]

# ب) رویکرد فقها به روایات ضعیف

## رویکرد دو ارزشی

[مکرر عرض کردم مرحوم شیخ بهایی رضوان الله تعالی علیه دیگر در همه جهات چه کم دارند؟! چیست که ندارند؟! و چه سلیقه خوبی دارند.

### حبل المتین

ایشان این کتاب حبل‌المتین را شروع کردند، کتاب‌های حدیثی قبل، بر وفق کتب فقهی نبود. وسائل و وافی هم که هنوز نوشته نشده بود. مرحوم شیخ حبل‌المتین را نوشتند. فرمودند: من دیدم کتب اصحاب ما در فقه هست، اما ذیل هر مسأله فقهی روایاتش جمع‌آوری نشده است. حبل المتین را برای همین نوشتم. بر طبق کتب فقهی اصحاب ،ذیل هر فرعی که اصحاب مطرح کردند تمام روایات فقهی را می آورم. بعد فرمودند به ترتیب، صحاح و حسان و موثقات[4]،

که آنجا من عرض می‌کردم آخر ضعاف چه شد؟! ممکن است در جواب بگوید ضعاف که ضعاف است! این یک نکته‌ای هست که ارزش کتاب یک بزرگی مثل شیخ بهایی را پایین می‌آورد؛ چرا؟ چون شما ضعاف را از ساحت روایات بیرون ریختید. و حال آن که صحاح، حسان، ثقات، ضعاف را بیاورید، بعد می‌بینید وقتی می‌خواهد موضوع‌محور کار بکنیم. کسی که موضوع‌محور کار می‌کند چه بسا از فضایی که ۵ تا صحیح است، ۱۰ تا هم ضعیف است. آن ضعیف‌ها با همدیگر تقویت می‌شوند و مجموعه تشکیل می‌دهند، نه این که ما کلاً ضعاف را از ساحت کتاب بیرون ببریم. [5]]

### منتقی الجمان

[مثل جناب شیخ بهائی، حبل المتین نوشته اند. قبلش هم صاحب معالم، «منتقی الجمان فی احادیث الصحاح و الحسان» را نوشتند[6].

## رویکرد صحیح: رویکرد تشکیکی

خب چرا ضعاف کنار برود؟ ببینی و بین الله عرض می‌کنم. یک فایل هم باز کردم اگر توانستید کمک کنید[7]. موارد‌یکه حدیث ضعیف است اما همان هایی که به کسانی که به حدیث ضعیف نگاه کند معامله کافر می‌کنند، این فایده را در حدیث ضعیف می‌بینند. یعنی حدیث‌های ضعیف فوائدی دارد؛ لغوی، ارشادی و... . زمینه‌هایی دارد که موقعیت روایت صحیح که یک قرینه حالیه ای مقالیه در آن مفقود شده را نشان می‌دهد. یک روایت صحیح است که ده سال روی آن فکر کردید، اما هنوز برای شما ابهام دارد. بعد یک روایت ضعیف می‌بینید و برای شما حل می‌شود. یعنی ولو روایت ضعیف

است اما نکته‌ای دارد که ابهام شما را بر طرف می‌کند. بگویید چون این روایت ضعیف است، آن را کنار می‌گذاریم؟! یک تراث عظیمی را داریم از بین می‌بریم. نباید این جور باشد. یعنی نگاه ما به روایات اول باید به محتوا باشد. اینکه دارد چه می‌گوید. این خیلی اهمیت دارد[8]]

# ج ) ضعف سند و راوی مجهول

[در فقیه عبارت این طور است:

3543 و- روى ابن أبي عمير عن أبي حبيب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال سألته عن رجل اشترى من رجل عبدا و كان عنده عبدان فقال للمشتري اذهب بهما فاختر أحدهما و در الآخر و قد قبض المال فذهب بهما المشتري فأبق أحدهما من عنده قال ليرد الذي عنده منهما و يقبض نصف ثمن ما أعطى من البائع و يذهب في طلب الغلام فإن وجده اختار أيهما شاء و در الآخر و إن لم يجده كان العبد بينهما نصفه للبائع و نصفه للمبتاع[9]

«**ابن ابی عمیر عن ابی حبیب**» ابوحبیب مجهول است[10].«مجهول» یعنی چه؟ یعنی او را نمی‌شناسیم.

# اشکال: عدم اعتنا به شناخت راوی از مجهول

گاهی ولو حالت شوخی دارد. اما بعضی رفتارهای کلاسیک همین طور است.آقای ابن ابی عمیر که نقل کرده هم شاید این طور بوده که مثلاً یکی دیواری بوده از پشت دیوار یکی کسی این حدیث را خوانده است. مثلاً«**عن فلان**». ابن ابی عمیر پشت دیوار گفته که شما اسمت چیست که این را خواندی؟ می‌گوید من ابو حبیب هستم. ایشان هم بعد می‌آیند می‌گویند که «**عن ابی حبیب**». اصلاً ابن ابی عمیر کأنّه هیچ در نظر گرفته نمی‌شود. آخر ایشان دارد برای ما شرع را دارد نقل می‌کند. می‌گوییم ابن ابی عمیر و اصحاب اجماع که به اینجا ربطی ندارد. این هم که مجهول است و نمی‌شناسیم. او برایش معلوم نبوده است؟ ما در کلاس نبایست به معلومیت خود راوی مباشری هیچ درجه‌ای از ارزش بدهیم بنابر موضوع محوری؟ حتی سند محوری. یعنی می‌خواهیم بگوییم که ابن ابی عمیر پشت دیوار شنیده است؟ «مجهول» یعنی حدیث را کنار بگذار. ما برای شناسایی ابن ابی عمیر هیچ بهره‌ای قائل نیستیم، مخصوصاً ضمیمه بفرمایید یک رفتار عقلایی را.

# پاسخ کلاسیک: رسم روایت از ضعفا

حالا ما در کلاس جواب می‌دهیم. می‌گوییم رسمشان این بود که از ضعفا روایت می‌کردند.

# نقد و بررسی این پاسخ

## ۱. خلاف رسم عقلایی تحدیث

اما رسم عقلایی چیست؟ اگر یک کسی آن هم امر مهم دین را، شرع را میخواهد روایت کند اگر او را میشناسد که این مورد اعتماد نیست، «علیه أن یذکّر» که من دارم روایت میکنم اما خیلی مورد اطمینان نیست، یا این که نه؛ میگوید من میگویم فلانی گفت، ولو پیش من هم مورد اطمینان نیست؛ تو خودت برو تحقیق کن، و  ببین مورد اطمینان هست یا نیست. رسم عقلا این است؟! این طور نیست.

عقلا اگر او بدون قیدی چیزی را میگوید ،میگویند «العهدة علیه» نه این که بگویند: این شخص ،پیش خود من هم خیلی مورد اطمینان نیست. من اسمش را میبرم، خودت برو تحقیق کن. به نظر من این اصلاً رسم عقلاء نیست. میگویند تو این خبر را داری پخش میکنی؛ عقلاء به این نقل تو به شناسایی تو اتکا میکنند.

- [illegible] [11]

فرمایش شما که مطلب خیلی معروف کلاس است[12].من حرفی ندارم. شما داری تقریر میکنی چیزی را که کاملاً جا افتاده است. همه میدانیم. اما صحبت سر این است که قبل از فرمایش شما، شما خودتان را ببرید زمان مثل ابن ابی عمیر.

آن زمان هنوز علم رجال نبوده است. برقی هم که رجال نوشته بود، فقط نام برده بود. اصلاً کتاب رجال نبود. آن زمان تصنیفات رجالی نبود به آن نحوی که بعداً آمد. آنجا ایشان دارد این ها را نقل میکند و  به خودشان واگذار میکند، میگوید: حالا ما میگوییم!

میگویند شما چند تا کتاب رجالی لااقل برای ما معرفی کن، شما حدیث را میگویی اسم سند و راوی را میگویی، ما بدنه شیعه، هیچ مرجعی نداریم که بگوییم که آقای ابن ابی عمیر و سایر بزرگان محدثین، شما که این را داری میگویی-درجه شناسایی خودت را هم نمیگویی که خودت میدانی ضعیف است ولی داری میگویی- من از کجا بفهمم ضعیف است؟

- [illegible] [13]

-این تحلیل شماست. کنار گذاشتن، [illegible] [14]

بله. اتفاقاً هر کس، مجموع را ببیند و بعد کافی را دقیق تحلیل بکند متوجه میشود. لذاست که خیلیها که یک رویکردهای خاصی دارند با مرحوم کلینی بهشدت مخالفند. از فلتات لسانشان معلوم است[15]، و حال آنکه مرحوم کلینی را که از بزرگترین محدّثین است نمیشناسند. کارش بسیار متین است. این طور نیست که یک مخلّطی باشد که هر کسی رسید از آن اعلی درجه غلو ایشان اصلاً هیچی نفهمد، کافی را بهعنوان تراث شیعه در دست همه بگذارد ، اما آغشته به موضوعات و اوهام غُلات. کلینی این طور کسی بوده است؟!

- [illegible]

کنار گذاشتن را از روی سند می‌گویی‌م ای روی حدس می‌گویی‌م؟ الآن یکی‌اش همین روایات اثنا‌عشر.

شما بروید اصلش الحمدلله موجود است. «ابوسعید عصفری[16]»

یعنی ما این طور نیست که بگوییم فضایی بوده همه‌اش جهل، نمی‌دانیم؛ همه می‌گفتند. آن هایی که می‌خواستند تحدیث کنند که کتب رجال ندا‌شتند تا به مخاطبشان بگویند: من می‌گویم و می‌دانم هم ضعیف است. اما ما رسممان این است که ضعیف‌ها را می‌گوییم؛ خودت ببین ضعیف است یا نیست. من کجا بروم ببینم ضعیف هست یا نیست؟! کتاب رجال نوشته نشده بود. و رسم عقلا چنین نیست که وقتی کتاب رجال نیست و مرجع ـ مراجعه به ضعف ندارید، با این که می‌دانند ضعیف است، از او روایت کنند.

## ۲. رسم عملی بر عدم نقل از ضعفا بدون تذکّر

- [17]

بله می‌گفتند.

-

آنجایی که می‌خواستند تضعیف کنند، نمی‌آوردند، با آن مقابله می‌کردند.

- است.

این کلمه‌ای که الآن ایشان فرمودند و  در کلاس هم هست، این ها عباراتی است که علماء بعداً از قرن چهارم و پنجم شروع به گفتن کردند. آنها می‌گویند: «باب‌ا این باب‌ا این که می‌دانستیه ضعیف است، نقل می‌کنند. رسمشان بوده است» این ها عبارات کلاسیکی است که بعد گفته شده است. ما اتفاقاً همین عبارت را تحلیل کنیم. یعنی رسمش بوده که می‌گفته یعنی رسمش بود ضعیف را با این‌که می‌دانند ضعیف است می‌گفت و حال آن که هیچ مرجع شناسایی ضعف نبود؟! روش عقلا این نیست. اگر می‌گویی‌د هست که من حرفی ندارم. شما بگویی‌د هست، من تسلیمم.

-

مطلب خوبی گفتید. یعنی یک کسی برایشان روایت کرده یک حدیثی را که  احتمال می‌دهند دیگران بفهمند. ببینید رفتید سر محتوا. آن خودش می‌داند این متّهم است. یعنی در سند مشکل دارد، نه در محتوا تا بگوید که  حضرت فرمودند: «**رُبَّ حامل فقهٍ الی من هو افقه منه**[18]» . من نمی‌فهمم، نفهمم؛ من بگذارم برای آیندگان تا بفهمند.

-

## شاهد تاریخی:  عمل صاحب بحارالانوار و وسائل

بالاتر از جمع‌آوری بحار هست؟! بحار قرن یازدهم، دوازدهم تدوین شده با آن وسعتی که دارد. شما نگاه کنید. مرحوم مجلسی که معلوم است دارند از کتاب‌هایی که در دستشان بوده می‌گویند. هر کجا به یک اصلی کمی مشکوک‌اند، می‌گویند. می‌گویند: من این را از این اصل روایت کردم؛ اصلش برای من صاف نیست. مورد ابهام است. این روش عقلایی است. این طور نیست که بگویند فی

اصل من اصحابان تمام، هیچ نگویند. اگر هیچ نگفتید دیگران تلقی میکنند که شما به او اعتماد دارید. نه این که من که دارم میگویم اصلٌ من اصحابان، خودتان بروید ببینید چیست. رسم، این طور نیست. و لذا این روش عقلایی مرحوم مجلسی. بحار را تفحص بکنید[19]. در جاهای بسیاری روایت میآورند میگویند که نه این پیش من مورد اطمینان نیست. مرحوم صاحب وسائل هم همین طور است. در خاتمه وسائل کتبی را که میگوید من دارم، از آن نیاوردم. میگوید با این که داشتم نیاوردم. اعتماد نداشتم.[20]

# لزوم شبیهسازی ذهنیت راویان

- [redacted][21]

به این اطلاق، مقصود من نیست. اگر ما یک مقصود را محقّق کنیم، کافی است. در یک کلمه. آن مقصود این است: امروزه میگویند: «شبیهسازی»؛ هر صحنه را شبیهسازی میکنند. ما بتوانیم ذهنیت کسانی را که قبل از تدوین کتب رجال به عنوان مرجع بودهاند و روابط عقلایی تحدیث بیرونیشان را در ذهن خودمان شبیهسازی کنیم. یعنی بفهمیم ذهنیت آنها چه بوده است؟ اتکا نکنیم به آنها که بعداً کلاس را تدوین میکردند که توجیه کنند: «ما که میگوییم فلانی ضعیف است، چرا؟ چون فلان روایت را روایت کرده است؛غالٍ وضاع، کذا.» مقصودم رجالیون بعد است. میپرسیم خب چرا پس ابن ابی عمیر از او نقل کرده است؟ میگویند آن ها رسمشان بوده است. باباا! من دارم میگویم رسم آنها بوده است، ولی آیا واقعاً چنین بوده؟ ما بتوانیم قبل از تدوین کتب رجال ذهنیت خود آنها را صادقانه، نه چیزی روی بگذاریم که به قول شما بخواهیم همه روایات را صحیح کنیم. اصلاً مقصودمان این نیست. ما مقصودمان این است که تدوین کتب رجالیه، نفس الامری را که قبل از تدوین این کتب بین بزرگان محدثین بود قیچی نکند. ما اگر به این برسیم کافی است.

# اشکال: راویان متهم به نقل از ضعفا

- [redacted][22]

## پاسخ: بررسی مصداقی احمد بن محمد بن عیسی

بله. ببینید .برای ما حرف احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است. او میگوید: «احمد بن محمد بن خالد یروی کثیراً عن الضعفاء» بعد همه بیرونش کردند[23]. اما احمد بن خالد چه جواب داد؟ برای ما نقل کردند یا نکردند؟ آخر او هم زبان داشت، تنها حرف یک طرف را گفتند و تمام.

همه میگویند در وصف حال احمد بن محمد بن عیسی نفوذ بیرونی و شخصیت اجتماعی ای داشت [24]. یعنی شخصیت بیرونی داشت که عوام همه تحت سیطره حرف او بودند. حرفی که میزد، حرف او نفوذ داشت. بیرون هم که میکرد، تمام بود، میرفت. میگویند خودش برگرداند. در شرح حالش

نگاه کنید. می‌گوید از نظر سیطره، رئیس قم بود.

لذا در آن العترة هم که به او نسبت می‌دهند، گفت که نمی‌خواستم این کرامت بزرگی بود «**ام کنت احبّ‌ان یکون لغیر العرب**»[25]. اشعریین از عرب در قم بودند[26]. گفت نمی‌خواستم این کرامت بزرگ برای غیر عرب باشد. مرحوم مجلسی در مرآة می‌گوید که «فیه **ذم عظیم لاحمد** [27]». «العترة» در کافی است در باب باب النص علی الامام الهادی، روایت دوم. البته «العترة» برای جوانی احمد بن محمد بن عیسی است. حال جوان ۲۰ ساله مانعی ندارد، پیرمرد هشتاد ساله نبود.

فقط می‌گوید راوی این روایت چون مجهول است اصحاب به او اعتنا نمی‌کنند[28].

پدرش را همه می‌شناسند. راوی از او  از اشعریین است که اشعریین مدافع احمد بن عیسی هستند. آن وقت می‌گوید این پسر مجهول: «خیرانی». این خیرانی چه کسی است؟ پسر خیران خادم. خیران الخادم خودش موثق است. حسین بن محمد بن عامر خودش موثق است. این بین میمان پسر این خادم. می‌گوید «مجهول»، روایت کنار رفت.

کلینی، حسین بن محمد،همه پسر این موثق را می‌شناختند. باباش موثق بود. دارد از باباش نقل می‌کند، این هم مرحوم کلینی با واسطه اشعری که از این پسر نقل کرده و در کافی آمده است. این طور نیست که ما یک چیزی سریع بگوییم ضعیف و رفت کنار. ولی ای حال برای جوانی ایشان بوده است.

ایشان که این کار را کرد. حرف ایشان به خاطر شخصیتش مانده است. دفاع احمد بن محمد بن خالد برقی از خودش نمانده است.

## بررسی مصادیق سهل بن زیاد

سهل بن زیاد هم همین طور. سهل بن زیاد از کسانی بود که خود همین احمد بن محمد بن عیسی، مثل احمد بن محمد بن خالد از قم بیرونش کرد. ظاهراً هم برنگشت. متقدم هم هست[29].

- □□.□□[30]□□□□ □□□□ □□□□ □□□

نه برقی را شرکت کرد. اگر نقل شده بود باز شخصیت سهل برمی‌گشت. ایشان سهل را بیرونش کرد و تمام شد. سهلی که در کافی فقط در فروع کافی که دین است و شرع است ۱۴۰۰ تا حدیث از او است. ۱۴۰۰ تا کم است؟ در کافی حدود ۲۰۰۰، ۱۹۰۰ تا روایت. در کتب اربعه ۲۳۰۰-۲۴۰۰ تا روایت از سهل بن زیاد است.راوی بزرگ و شیخ الحدیث است. به این که یک جا یک چیزی نقل می‌کند که این محتوای حدیث کذاست، از ضعیف نقل کرده است.[31]]

# د) ضعف سند و مذهب راوی

[- [32].

ببینید راجع به مذاهب، جلوترها در جلسات مفصلی صحبت کردیم[33].

# فطحیه و واقفیه

در اینکه واقفیّه و فطحیّه از حیث موثق بودن درجاتشان خیلی فرق میکند. از اجلّاء، احتمال خیلی قوای هست که فطحی بودن برای اخفاء بوده باشد؛ مسائل اجتماعی بود. اسم عبدالله را میگفتند برای حفظ جان امام،اما واقفیه تفاوت میکرد[34].]

## تفاوت فطحیه با واقفه

[واقفیه اصلاً حجت خدا را، امام را قبول نداشتند. اما فطحیه در فاصله این ۷۰ روز میگفتند حالا ای تقیهً ای نه ،روی حساب ظاهر، «لشبهةٍ عرضت لهم»، که آن شبهه چه بود؟ میگفتند امامت و وصایت در ولد اکبر است. پسر بزرگتر باید امام باشد. میدانستند اسماعیل وفات کرده، میگفتند خب ولد اکبر، عبد الله است. «لشبهةٍ عرضت لهم». خب اینجا حالا ایمان تقدیری داشتند ای نداشتند؟

آن قضیه‌ی وفات زراره معروف است[35]. زراره بعد از شهادت امام صادق چقدر زنده بود؟ کم بود. به طوری که معروف است که پسرش را فرستاد برود مدینه تحقیق کند، ببیند امام حی کیست؟ و پسر رفت و هنوز برنگشته بود زراره وفات کرد. خب وقت وفات چه گفت؟ گفت خدایا امام من همانی است که امام صادق برای امامت تعیینش کردند؛ «ایمان تقدیری»، اسم نمیبرم اما همان که حضرت تعیینش کردند. حالا سؤال من این است، این فطحیه‌هایی که «لشبهةٍ عرضت لهم» که ولد اکبر باید امام باشد، همان زمان ِ۷۰ روز که میگفتند امام واسطه شده، ایمان تقدیری در همان ۷۰ روز، بعدش که اصلاً معتقد بودند به امامت حجت خدا. در آن ۷۰ روز ایمان تقدیری داشتند ای نه؟ یعنی میگفتند ولو امام صادق واقعاً آن پسر را تعیین کردند، من قبول ندارم؟

- [36].

احسنت. پس شبهه‌شان موضوعی بود، نه کلی. در کلی شک نداشتند. میگفتند هر کس امام صادق فرمودند، آن حجت است، ولی «لشبهةٍ موضوعیة» میگفتند که امام عبد الله است، چون پسر بزرگ است. لذا حسن بن علی بن فضال گفت «لم نجد لعبد الله شیئا[37]»، هر چه تفحص کرد دید امام تعیینش نکرده بودند. همه نصوص بر عکس شد برای ما.[38]]

[راجع به فطحیه عرض کردم احتمال این هست که بزرگانشان برای حفظ جان امام کاظم علیه‌السلام خیلی زحمات کشیدند و خیلی مخفی کاری کردند؛ حسن بن علی بن فضال به احتمال خیلی زیاد یکی از آنها است که از همان اول مطلب دستش بوده است. برای این محافظت کاری، سراغ عبدالله افطح رفت. این احتمالات را عرض کردم.

ام که آن زمان نبودیم تا ببینیم چه شرائط سخت اجتماعی بوده، آنها میفهمیدند. الآن یک ظاهری را برای ما نقل میکنند. در ظاهر حال هم چیزی پیش نمی بریم. مثلاً در نقلیات برای ظاهر حال جناب زراره آمده، وقتی شهادت امام صادق علیهالسلام به او خبر رسید، ظاهر حال زراره در کتب تراجم تحیر است. نمیدانست امام بعد از امام صادق چه کسی است. این ظاهر حال است. اما آیا واقعا نمیدانست؟! مثل زراره خبر نداشت؟! این ظاهر حال با چیزی که شرائط آن زمان بود، اگر اعتبارات عقلائیه ای را حاکم کنیم، بعضی از چیزها را اصلاً میتوانیم طور دیگری نگاه کنیم. خب زراره پسرش را فرستاد تا ببیند امام علیهالسلام چه کسی را تعیین کردند. هنوز برنگشته بود، او وفات کرد. معروف است. قرآن را آورد و مصحف را باز کرد، گفت خدایا من امامت کسی را قبول دارم که این کتاب تو امامت او را میگوید.

خب اولاً از چیزهای جالب این است که از همان زمان در وقت احتضار محتضر غیر از شهادتین، شهادت به ائمه اثنی عشر و امام زمان بوده است. اینکه در عروه، مرحوم سید فرمودند تلقین شهادتین و تلقین ائمه اثنی عشر به محتضر مستحب است[39]، چیزی نیست که بعدها درآمده باشد. همان زمان هم میبینید که بوده است. لذا زراره در حال احتضار گفت امامی که این قرآن میگوید.

حال آیا واقعاً نمیدانست؟! ظاهر حال را که اینطور گفته اند، اما یک احتمالی که عرض میکنم این است: انسان چشمش را باز کند و ببیند در چه شرائطی زراره پسرش را فرستاد؛ در شرائطی بود که خود امام علیهالسلام پنج جانشینی تعیین کرده بودند[40]. در شرائطی که منصور ملعون تیغش را آماده کرده بود؛ میخواست حضرت را با شمشیری شهید کند که نشد. بعد با سم شهید کرد. حال هم تیغ تیز کرده منصور بود تا امام بعدی را فوراً شهید کند. دستور داده بود.

وقتی این را میبینیم آن وقت یعنی زراره این قدر بی عقل است که اگر میداند امام چه کسی است و شرائط را هم میداند، آن وقت داد بزند امام بعدی امام کاظم علیهالسلام هستند؟! این دیگر خیلی روشن است. یعنی زراره جلیل القدر این اندازه میفهمد که الآن وقت این است که بفهمیم اوضاع مدینه چه خبر است، پسر را بفرستد و اوضاع دستش بیاید. بی گدار به آب نزند و امام را معرفی کند و جان امام در خطر باشد. این هم یک نگاه است. زراره متحیر نیست[41]. علاوه که روی حساب ظاهر زراره میداند که عبدالله افطح، پسر بزرگتر امام است. اما چون علم به امامت امام دارد، کاری میکند که نمیگوید و به کتاب خدا واگذار میکند. یعنی هم در کتاب خدا تعیین ائمه اثنی عشر هست؛ فی علم الله تعالی باید در وقت مردن شهادت بدهد به امامت امام زمان. اینها خیلی جالب است.

علی ای حال آن زمانها این جور بوده است. زمانهایی است که اگر شرائط را به دست بیاوریم، نگاه ما و دید ما نسبت به خیلی چیزهایی که به حسب ظاهر در کتابهای یک نمودی دارد، عوض میشود. خیلی هایش هم در آن بره ای که آنها فعال بوده نشده بیان بشود، بعضی از آنها بعداً بازتاب پیدا کرده است[42].]

[علی ای حال، فطحیه زمینه شبههشان ریشهدار نیست. واقفیه از حضرت امام رضا، امام جواد تا آخر جدا شدند، تمام شد. حجت خدا که رکن ایمان است، کسی که ایمان به حضرت را نداشته باشد کارش خراب است. این جهت در واقفیه خیلی مهم است. اصلاً فاصله بعید دارند با امامیه، با اثنی عشریه.

و لذا حاج آقا میفرمودند که امام رضا سلام الله علیه در آن روایت معروف سلسلة الذهب فرمودند « **بشروطها و انا من شروطها**[43]». خب یک معنا ممکن است که «أنا» یعنی من امام حی هستم،

منظور از «**أنا**» یعنی امام. به تعبیر دیگر یعنی «نحن من شروطها»، «نحن الائمة من شروطها». اما یک احتمال دیگری که حاج آقا می‌فرمودند این بود که دقیقاً یعنی «أنا»، یعنی بین همه معصومین من هستم که از شروط حصن بودن لا اله الا الله هستم. چرا؟ -از معجزات حضرت است- به خاطر اینکه واقفیه آن فرقه‌ای بودند که معصومین را قبول نداشتند. بعد از واقفیه هر شیعه‌ای که امام رضا را قبول دارد، حضرت بقیة الله را هم قبول دارد. یعنی یک تشیّع گروهی که به عنوان یک شعبه مهمی از شیعه مطرح باشند و بگوید من امام رضا را قبول دارم، زیارت مشهد می‌روم، اما امام زمان را قبول ندارم، نیست. و لذا «**أنا من شروطها**». هر کسی در خانه من آمده، من را به عنوان حجت خدا قبول دارد، تا آخر می‌رود[44].]

# اقسام واقفیه

[واقفیه‌هایی بودند که از طرف مال و دنیا بود که واقفی شده بودند[45].

واقفیه‌هایی هم بودند که از سر اشتباه در فهم حدیث واقفی شده بودند[46].

منشأ واقفیه یکی مال بود، یکی فهم غلط از احادیث بود. در ادامه هم نسبت به رفتارشان، واقفیه‌هایی بودند که رفتار بسیار تندی علیه امام معصوم اتخاذ می‌کردند[47] که از ناصبی بدتر می‌شد[48]. واقفیه‌هایی هم بود که از سر ابهام اینطور شده بودند[49].]

[واقفیه طیف های مفصل تری دارند که با فطحیه تفاوت دارند. این جور نیست هر کسی واقفی است، بخواهید آن احتمالات ساختارشکنانه را پررنگ کنید. یعنی واقعاً در میان واقفیه کسانی بودند که متعصب بودند. تعصب واقعی داشتند.

اما احتمال اینکه در میان آنها به‌خاطر شرائطی –البته باید خیلی بیشتر تفحص کنیم تا آن شرائط به دستمان بیاید- صورتاً واقفی بودند، اما خودش و خواص می‌دانستند که به‌خاطر مصلحتی واقفی است اما واقعاً واقفی نیست. همین «حمید بن زیاد[50]» به نظرم از خود امام رضا علیه‌السلام روایت دارد[51].

یکی از کسانی که به‌عنوان واقفیه نام برده شده، حمزة بن بزیع است. در کشی روایت جالبی هست. می‌گوید وقتی اسم حمزة آمد امام رضا علیه‌السلام فرمودند «رحمه الله». راوی می‌گوید «ابن رسول الله! انه وقف». او شما را به‌عنوان امام قبول ندارد، بعد می‌گویید رحمه الله؟! حضرت درنگی فرمودند و فرمودند: «**من حد حقی کمن حد حق ابائی**[52]» یعنی کسی واقفی باشد تمام است! اصل وقف را در کردند. اما اسم نبردند که خلاصه این حمزة بن بزیع چه می‌شود! دوباره فرمودند «رحمه الله»، اما او چه می‌شود[53]؟!

احتمال دارد که به علم امامت می‌دانستند که در وقت وفات توبه کرده است. این احتمال دم دستی است. خب مانعی هم ندارد. ولی اینکه حضرت در وقت وفات به دادش برسند و مؤمن برود، با اینکه حضرت بین بدنه شیعه رحمه الله بگویند، دور به ذهن می‌رسد. احتمال قویتر این است که حضرت می‌خواهند اشاره کنند به اینکه تلقی شما از وقف او درست نیست. عباراتی به این صورت میان

اصحاب معصومین زیاد است[54].]

# اهل سنت

[- [55]

اینجا که عادل و فاسق مطرح نیست. اولاً در مقام بحث و جدل به مقبولات خصم استناد می‌شود،

و ثانیاً در فضای نقل، جمع شدن نقل ها، جمع شدن اجزاء منفصل نیست بلکه نقل ها گاهی نتیجه اش تواتر یا استفاضه می شود[56]. یعنی فقط چند نفر چیزی را نقل می کنند روی حساب احتمالات، هر چه نقل بیشتر شود، احتمال کذب ضعیفتر می شود. فرق است بین اینکه مطلبی را یک نفر نقل کند یا 5 یا ده نفر. هر چه بیشتر شود دل انسان آرام تر می شود. یک کافر مستشرق بی طرف می خواهد بیاید در فضای تحقیق و ببیند در صدر اسلام چه گذشته است؟ او آلآن کاری به عادل و فاسق ندارد. حرف هر کسی که باشد را می شنود تا مشترکاتشان را جمع کند و امتیازاتشان را هم بفهمد[57].

آلآن در ما نحن فیه می بینیم صد روایت درباره بیعت حضرت وجود دارد. اگر بخواهیم در این صد روایت به صورت سند محوری کار کنیم، باید ببینیم کدام کذب است، کدام ضعیف است، کدام مرسل است، کدام صحیح است؟ اما اگر بخواهیم به‌صورت موضوع محوری کار کنیم، می گوییم: هر صد تا در اصل این مطلب مشترک هستند. پس در اصل این که این مطلب، راست است به اطمینان می رسیم. و مختلفاتش را بررسی می کنیم.

مثلا یک بودایی می خواهد ببیند اسلام چه می گوید؟ می آید صدها نقل تاریخی را کنار هم می گذارد. بعد از دو سال می گوید: از همه این نقل ها با همه اختلافاتی که بینشان وجود دارد، یقین پیدا کردم که شخصی با نام مبارک «محمد» صلی الله علیه و آله در عربستان ادعای رسالت کرده است. قبل از این دو سال شک داشت، ولی حالا یقین دارد. [58]]

# مذهب؛ یکی از مؤلفه‌های موضوع محوری

[- [59]

در مسائل روایات، من اساساً طریق سندمحوری را درست نمی‌دانم. اینکه ما به سند نگاه کنیم و به‌خاطر آن، حکم باتّ‌بر روایت صادر کنیم درست نیست.

-

بله. همچنین اینکه در زمان تحدیث، مذهبش چه بوده هم دخالت دارد. همچنین تناسب محتوای حدیث با مذهب او هم دخالت دارد. گاهی می‌بینید که مذهب او امامی نیست، اما محتوای حدیثش ربطی به مذهب ندارد. بلکه به چیز دیگری مربوط می‌شود. اصلاً مشترک بین الکل است. خب آن جا خیلی دور می‌رود که شما صرفاً به‌خاطر مذهب او، با اینکه می‌دانید او در نقل ثقه است، او را رد کنید. قرائن هم دارد.

بله، مذهب به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در خروجی کسر و انکسار ارزش، تأثیر می‌گذارد. اما خود تأثیرگذاری آن به یک نحو متواطی نیست. یعنی وقتی مذهب با محتوای مشترک است، تأثیرگذار نیست. بلکه تأثیرگذاری آن ضعیف می‌شود. این حاصل عرض من است. به این، موضوع‌محور می‌گوییم. یعنی شما موضوع را محور می‌گذارید و از سند، از متن، از بیرون و از داخل شواهد می‌آورید تا ببینید این موضوع چه درصدی از ارزش صدق را به خودش اختصاص می‌دهد. [60]]

---

[1] رجوع کنید به فصل ششم: حجیت خبر واحد

[2] سوره الحجرات، آیه ۶

[3] درس فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۰/ ۱۲/ ۱۴۰۱

[4] و هذا الكتاب بذلت فيه جهدي و جعلته تذكرة لاولى الألباب من بعدي ينطوي على عيون الأحاديث الواردة في الأحكام العمليّة و يحتوي على خلاصة ما رواه أصحابنا رضي اللّه عنهم بالأسانيد المعتبرة عن العترة النّبويّة كنز مذخور **بصحاح الأحاديث و حسانها** و بحر مسجور بلؤلؤ الاخبار و مرجانها(رسائل الشيخ بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد الحارثي العاملي (الحبل المتين في إحكام الدين)، قم - ايران، بصيرتي، صفحه: ۸)

[5] جلسه فقه لباس مشکوک، تاریخ ۷/۹ / ۱۳۹۷

[6] ایشان در مقدمه کتاب خود می فرمایند:

أما بعد: فهذا كتاب منتقى الجمان في الأحاديث **الصّحاح و الحسان**، أجمعنا على أن نورد فيه بتوفيق اللّه تعالى ما تبيّن لنا انتظامه في سلك الاتّصاف **بأحد الوصفين** في الجملة من الأخبار المتضمّنة للأحكام الشّرعيّة المتداولة في الكتب الفقهيّة الّتي اشتملت عليها الكتب الأربعة المختصّة بين المتأخّرين من علمائنا بزيادة الاعتناء لما رأوا لها من المزيّة، بحيث استأثرت الآن من بين كتب حديث [أهل البيت عليهم السّلام] على كثرتها بالوجود و المعلوميّة، و هي الكافي للشيخ الجليل أبي جعفر محمّد بن يعقوب الكلينيّ، و كتاب من لا يحضره الفقيه للشيخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه القمّيّ، و تهذيب الأحكام، و الاستبصار للشيخ السعيد أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ- رضي اللّه عنهم -.

جالب اینجاست که ایشان در ادامه به سیره سابقین بر ذکر احادیث ضعیفه اشاره می کنند و وجه آن را وجود قرائنی می دانند که از دستان ما خارج است:

و الدّي حدان علی ذلک ام رأيناه من تلاشي أمر الحديث، حتّی فشا فيه الغلط و التّصحيف، و كثر في خلاله التغيير و التّحريف، لتقاعد الهمم عن القيام بحقّه، و تخاذل القوی عن النهوض لتلافي أمره، مع أنّ مدار الاستنباط لأكثر الأحكام في هذه الأزمان عليه، و مرجع الفتاوي في أغلب المسائل الفقهيّة إليه. و لقد كانت حاله مع السلف الأوّلين علی طرف النقيض مما هو فيه مع الخلف الآخرين، فأكثروا لذلک في المصنّفات، و توسّعوا في طرق الرّوايات، **و أودوا في كتبهم ما اقتضی رأيهم إيراده من غير التفات إلی التّفرقة بين صحيح الطريق و ضعيفه**، و ال تعرّض للتميز بين سليم الإسناد و سقيمه، اعتمادا منهم في الغالب علی القرائن المقتضية لقبول ما دخل الضعف طريقه، و تعويلا علی الأمارات الملحقة لمنحطّ الرّتبة بما فوقه كما أشار إليه الشّيخ - رحمه اللّه - في فهرسته حيث قال: إنّ كثيرا من مصنّفي أصحابنا و أصحاب الأصول ينتحلون المذاهب الفاسدة و كتبهم معتمدة.

و قال المرتضی - رضي اللّه عنه - في جواب المسائل التبانيات المتعلّقة بأخبار الآحاد: إنّ أكثر أخبارنا المرويّة في كتبنا معلومة مقطوع علی صحّتها،

إمّا بالتواتر من طريق الإشاعة و الإذاعة، أو بأمارة و علامة دلّت علی صحّتها، و صدق رواتها؛ فهي موجبة للعلم، مقتضية للقطع، و إن وجدناها مودعة في الكتب بسند مخصوص معيّن من طريق الآحاد.

و غير خاف أنّه **لم يبق لنا سبيل إلی الاطّلاع علی الجهات الّتي عرفوا منها ما ذكروا** حيث خطّوا بالعين و أصبح حظّنا الأثر، و فاز بالعيان، و عوّضنا عنه بالخبر؛ فلا جرم انسدّ عنّا باب الاعتماد علی ما كانت لهم أبوابه مشرعة، و ضاقت علينا مذاهب كانت المسالک لهم فيها متّسعة، و لو لم يكن إلّا انقطاع طريق الرّواية عنّا من غير جهة الإجازة الّتي هي أدنی مراتبها لكفی به سببا لإباء الدّراية علی طالبها.

در پايان مقدمه نيز به وجه عدم ذكر روايات موثقه اشاره شده است: اختصار كتاب كه موجب رواج آن باشد و پرهيز از ملال قارئ:

و أنا أرجو من كرم اللّه تعالی الإمداد بالمعونة علی ما أنا بصدده في هذا الكتاب من بذل الجهد في استدراك ما فات، و صرف الوكد إلی إحياء هذا الموات، ليكون مفتاحا لباب الدّراية الأشبّ و معوانا علی بناء ربع الرّواية الخرب، و مثابة يتبوّؤها المستعدّون لاستنباط الأحكام، و يلتقط منها المجتهدون درر الفوائد الموضوعة علی طرف الثّمام و مفازة تنجيني من أخطار الآثام، و تلحقني بالصّالحين في درجات دار السّلام، و اعتمدت فيه إيثار سلوك [سبيل] الاختصار مع التزام الإشارة في موضع الإشكال إلی ما به ينحلّ، و التنبيه في محلّ التعارض علی طريق الجمع حرصا علی توفّر الرّغبة في تصحيحه و ضبطه، و حذرا من تطرّق الملل إلی الاشتغال بقراءته و درسه.

**و لهذين الوجهين أضربت عن الموثّق مع كونه شريكا للحسن في المقتضي لضمّه إلی الصحيح**؛ و هو دلالة القرائن الحاليّة علی اعتباره غالبا، علی أنّ التدبّر يقضي برجحانها في الحسن عليها في الموثّق، و اللّه سبحانه وليّ التوفيق و التسديد، و هو حسبي و نعم الوكيل.( منتقی الجمان فی الاحاديث الصحاح و الحسان. ج 1، ص 1-۴)

[7] صفحه«فوائد احاديث ضعيفه» در سايت فدكيه

در اين زمينه همچنين كتاب «حديث ضعيف نگاهی به رويكرد عالمان متقدم شيعه» كتاب مغتنمی است. نويسنده در اين كتاب تلاش كرده است تا با رويكرد متقدمين به حديث ضعيف بنگرد و دلايل نقل احاديثی را كه ما با فضای رجالی رايج ضعيف میدانيم از زاويه ديد آنان بيابد.

[8] جلسه درس فقه،مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۱۹/ ۸/۱۴۰۰

[9] من ال يحضره الفقيه ؛ ج3 ؛ ص148

[10] در برخی از کتب رجالی تا شهادی بار کشف هویت او صورت گرفته است. جناب میردامادا و او را نجاشی بن ابی عماره معرّفی می‌کند و او را به جلالت قدر می‌ستاید:

الشيخ - رحمه اللّه تعالى - في كتاب الرجال في أصحاب أبي جعفر الباقر عليه السّلام قال. ناجية بن أبي عمارة.

و الحسن بن داود أيضا نقل عن خط الشيخ ناجية بن أبي عمارة الصيداوي.

و هو يكنى أبا حبيب و اياه يعنون حيث يقولون في الاسانيد عن أبي حبيب الاسدي، قد استدت ذلك من الصدوق أبي جعفر بن بابويه - رضوان اللّه تعالى

عليه - في مسندة الفقيه و الرجل معروف عندهم بجلالة القدر.

و قد حققنا حاله في المعلقات على الاستبصار في باب الرعاف ينقض الوضوء أم لا.

و الذين أدركوا عصرنا جميعا كانوا عن ذلك من الغافلين، فاذا تلي عليهم أبو حبيب الاسدي و قيل: من هو، ظلوا فيه من الجاهلين.(اختیار معرفة الرجال مع تعلیقات میردامادا، ج ۲، ص ۴۷۸)

2659 ابو حبيب ناجية.

عنه مثنى الحناط في مشيخة [يه] في طريقه و قال ابو حبيب ناجية لابي عبد اللّه عليه السلام في [يه] في باب المصلي يريد الحاجة في نسخة و اخرى ابو حبيب فاخته بالفاء و لعل الاول هو الصواب بقرينة المشيخة و اللّه اعلم.

2660 ابو حبيب النباج

له كتاب عنه ابن مسكان [جش] يحتمل ان يكون هو الأسدي «مح».

2661 ابو حبيب النباج

له كتاب روى عنه ابن مسكان [جش] و في مشيخة الفقيه ابو حبيب بن ناجية روى عنه المثنى الحناط و في بعض نسخه ابو حبيب ناجية و يحتمل ان يكون ما نقلناه من النجاشي و ما نقلناه من مشيخة الفقيه واحدا «س».

ابن ابي عمير عن ابي حبيب عن محمد بن مسلم في [يه] في باب الابا. علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابي حبيب عن محمد بن مسلم في [في] في باب ما يجب فيه التعزير و في [يب] في باب من الزيادات في كتاب الحدود.( جامع الرواة و إزاحة الإشتباهات عن الطرق و الأسناد ؛ ج2 ؛ ص375)

[3243] أبو حبيب النباج:

له كتاب، روى عنه ابن مسكان في النجاشي احتُمل اتحاده مع سابقه، و في الفقيه في باب الإباق: ابن أبي عمير، عن أبي حبيب، عن محمّد بن مسلم( مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج27 ؛ ص256)

[195] أبو حبيب الأسدي

روى رعاف الاستبصار عنه، عن الصادق عليه السّلام . و **كونه «ناجية بن أبي عمارة» المتقدّم غير بعيد**، و روى ابن أبي عمير عن أبي حبيب، عن محمّد بن مسلم في إباق الفقيه، و **لعلّهما واحد**.( قاموس الرجال ؛ ج11 ؛ ص269)

* قوله: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي حبيب، عن محمّد بن مسلم

أقول: هكذا في سند (الكافي) ، و في سند (الفقيه): ابن أبي عمير، عن أبي حبيب ... إلى آخره . و في طريقه إلى ابن أبي عمير: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عنه. و كأنّه كذلك في الكتابين أيضا، و النقص سهو، كما يشعر به لفظ (ابن) قبل أبي حبيب، و إن كان موسى بن أبي حبيب منانسبا بحسب الرتبة.

و في (الكافي) في باب ما يجب فيه التعزير في جميع الحدود: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن جعفر، عن أبي حبيب، عن محمّد بن مسلم.

و يوشك أن يكون محمّد بن جعفر هو: محمّد بن أبي عمير بضرب من النقص و التصحيف؛ لتكرّره مع القبليّة، و ثبوته مكانه في السند المبحوث عنه من (الفقيه)، و حينئذ **فالأقرب حمل أبي حبيب على ناجية بن عمارة**.( إنتخاب الجيد من تنبيهات السيد على رجال التهذيب ؛ ج2 ؛ ص286)

[11] اشكال نكنى از دوستان حاضر در جلسه درس

[12] مرحوم صاحب معالم در مقدمه منتقى الجمان به اين مطلب اشاره كردهاند و ميفرمايند كه اين سيره بهخاطر وجود قرائن نزد آنها بر اعتماد به چنين رواياتى بوده است :

و لقد كانت حاله مع السلف الأوّلين على طرف النقيض ممّا هو فيه مع الخلف الآخرين، فأكثروا و أوردوا في كتبهم ما اقتضى رأيهم إيراده من غير التفات إلى التفرقة بين صحيح الطريق و ضعيفه، و لا تعرّض للتمييز بين سليم الإسناد و سقيمه، **اعتمادا منهم في الغالب على القرائن** المقتضية لقبول ما دخل الضعف طريقه، و تعويلا على الأمارات المرجحة لمنحطّ الرتبة بما فوقه كما أشار إليه الشّيخ - رحمه اللّه - في فهرسته حيث قال: إنّ كثيرا من مصنّفي أصحابنا و أصحاب الأصول ينتحلون المذاهب الفاسدة و كتبهم معتمدة.(منتقى الجمان، ص ٢)

در ديگر كلمات:

10- كثرة تخريج الثقة عن شخص: إنّ نقل الثقة عن شخص لا يدلّ على كونه مرويّ عنه ثقة، **لشيوع نقل الثقات من غيرهم، نعم كانت كثرة النقل عن الضّعاف أمارة مرغوبا عنه بين المشايخ** و كانت معدودة من جهات الضعف، و لأجل هذا أخرج أحمد بن محمّد بن عيسى القمي، زميل أحمد بن محمّد بن خالد عن قم، لكثرة النقل عن الضعفاء، و قال العلاّمة في «الخلاصة»: «إنّه أكثر الرواية عن الضعفاء و اعتمد المراسيل قال ابن الغضائري: طعن عليه القمّيون، و ليس الطعن فيه، إنّما الطعن فيمن يروى عنه، فإنّه كان لا يبالي عمّن أخذ، على طريقة أهل الاخبار، و

كان أحمد بن محمّد بن عيسى أبعده من قم، ثمّ أعاده إليها و اعتذر إليه».

و قال النجاشي في ترجمة سهل بن زياد: «كان ضعيفا في الحديث، غير معتمد فيه، و كان أحمد بن محمّد بن عيسى يشهد عليه بالغلوّ و الكذب و أخرجه من قم إلى الري و كان يسكنها».

و على ضوء هذا يمكن أن يقال: إنّ كثرة تخريج الثقة عن شخص دليل على وثاقته لوجهين:

الأوّل: ما عرفت أنّ كثرة الرواية عن الضعّاف كانت تعدّ من أسباب الضعّف حتى آل أمر أحمد بن محمّد بن خالد، و سهل بن زياد الآدمي إلى القاصاء من قم.

الثاني: إنّ كثرة النقل عن شخص آية كون المرويّ عنه ثقة، و إلّا داع النقل لغوا و مرغوبا عنه، و هذا بخلاف قلّة النقل، فإنّه- مع كونه أمرا متعارفا- يمكن أن يكون للنقل غايات اخرى، غير الاعتماد و تعضيد سائر الرواياتو النّقول، و هذه منتفية فيما إذا كثر النقل عن شخص.

هذا، و إنّ صاحب المستدرك قد أفرط في تكثير أسباب التوثيق و جعل نقل الثقة عن شخص آية كون المرويّ عنه ثقة، و تمسّك بوجوه غير نافعة يقف على عليها السابر في كتابه.(كليات في علم الرجال ؛ ص347-350)

نكته جالب اينكه نقل مستقيم از راويان ضعيف موجب سلب اعتماد به راوى ميشود و اخراج برقى هم به همين سبب صورت گرفته است:

رابع: إنّ المتحرّزين في النقل عن الضعفاء، إنّما يتحرّزون في النقل عنهم بلا واسطة، و **أمّا النقل عنهم بواسطة الثقات، فقد كان رائجا**، و هذا هو النجاشي الّذي يروي إلّا عن ثقة بلا واسطة، و أمّا مع فيروي عنها و عن غيرها، و لأجل ذلك يقول في ترجمة أبي المفضّل محمّد بن عبد اللّه بن محمد: «كان سافر في طلب الحديث عمره، أصله كوفيّ و كان في أوّل امره ثبتا ثمّ خلط، و رأيت جلّ أصحابنا يغمزونه و يضعّفونه، له كتب- إلى أن قال: رأيت هذا الشيخ و سمعت منه كثيرا ثمّ توقفت عن الرواية عنه إلّا بواسطة بيني و بينه»

و على ذلك فأقصى ما يمكن أن يقال: إنّ الكليني الّذي روى في كتابه بلا واسطة إلّا عن الثقات، و أمّا مع فيروي عن الثقة و غيرها، و أمّا الالتزام بالنقل عن الثقات في جميع السلسلة فلم يثبت في حقّ أحد، إلّا المعروفين بهذا الوصف، أعني ابن أبي عمير و صفوان و البزنطي كما أوضحناه.( كليات في علم الرجال ؛ ص365)

بل رواية الأجلّاء عن راو قرينة قويّة مفيدة للإعتبار، كما يستفاد من الكشّي في حديثه المنقول عن الفضل بن شاذان بالنسبة إلى محمّد بن سنان فراجع.

بل **يعدّ النقل عن الضعفاء مستنكرا لا يصار إليه خصوصا من قبل الأجلّاء**، كما يستفاد من النجاشي عند ذكره جعفر بن محمّد بن مالك بن عيسى بن سابور فالحظ.( الفوائد الرجالية (حسيني صدر) ؛ ص273)

در كتاب «حديث ضعيف، نگاهى به رويكرد عالمان متقدم شيعه» مىخوانيم:

كنون بنگريم كه كلينى نسبت به آنچه در روزگاران پسين حديث ضعيف خوانده شده چه نگاه و ديدگاهى داشت. بر پايه دادههاى يک بررسى احاديث ضعيف الكافى بيش از 6300 حديث است. اگر بخواهيم مىتوانيم چونان برخى به همين چند جمله بسنده كنيم و بگوييم: «پيشينيان و از آن ميان كلينى بر خلاف پسينيان قرائنى داشتند كه بر پايه آن بسيارى از احاديث را كه متأخرين ضعيف مىپندارند، معتبر مىدانستند، اما اكنون آن نشانهها در دست ما نيست و از اين

ور ما را چراهای جز آن نیست که تنها به سند بسنده کنیم و از این راه اعتبار یا بی‌اعتباری احادیث را برسیم».

این سخن و مانند آن را بسیار خوانده‌ایم. بهره این سخن جز آن نیست که خواننده را نخست به دریغ و افسوس وا دارد و آنگاه او را به راهی در آورد که بهترین نام آن چنانکه برخی پژوهشگران گفته‌اند فرمولی کردن رجال و حدیث و فقه است. این پاسخ بیشتر بازگفت همان مشهوراتی است که از سده هفتم و پس از آن _ به دلایلی که پس از این خواهد آمد _ بر سر زبانها افتاده است. مشهوراتی که میان آن و واقعیت حدیث شیعه در سه سده نخست فرسنگها راه ِنپیموده است. از این رو در این بخش آهنگ آن ندارم که همان سخنان را که دیگران درباره الکافی گفته‌اند باز گویم و درباره آن گفتگو کنم: آیا احادیث الکافی قطعی الصدور است؟ آیا کلینی را قرائنی برای اعتبار احادیثش بوده است؟ سخن اخباریان درست است یا اصولیان؟ و... این پرسشها و جز آنها همگی در فضایی به میان آمده‌اند که در آن، نگاهها به حدیث شیعه از اساس بر پایه‌های نادرست بنا نهاده شده است.

این گونه پرسشها _ چنانکه پس از این خواهد آمد _ در فضایی که دانش اصول به سختی بر آن چیره شده بود دانشوران متأخر را به تکاپو واداشت. ناخودآگاه پاسخها و روند گفتگو درباره این پرسشها به جای آنکه در بستری تاریخی حدیثی راه پوید به آغوش دانش اصول آمد و بیش از هر چیز رنگ و بوی گفتمانهای اصولی را به خود گرفت. گفتمانهایی که گاه با واقعیت خارجی هیچ تناسبی ندارد.(حدیث ضعیف، ص ۸۰-۸۱)

[13] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[14] پاسخ یکی دیگر از دوستان حاضر در جلسه درس

[15] به‌عنوان نمونه می‌توان به کار گزیده کافی ای الصحیح من الکافی می‌توان اشاره کرد. برای مطالعه در این زمینه مراجعه کنید به مقاله گردآوری«بایستگی های  حوزوی در عصر حاضر، فصل چهارم مراحل معماری اطلاعات»

[16] بحث از ابوسعید عصفری را به فصل آینده با عنوان «تطبیق رجالی» احاله کردیم.

[17] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[18] أبو حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: [قال] رسول الله- صلى الله عليه و آله و سلم-: نضر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم يبلغه، رب حامل فقه إلى غير فقيه، و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه.( الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ؛ ص363)

1- عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن ابن أبي يعفور عن أبي عبد الله ع أن رسول الله ص خطب الناس في مسجد الخيف فقال نضر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و حفظها و بلغها من لم يسمعها فرب حامل فقه غير فقيه و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه ثلاث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم إخلاص العمل لله و النصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم فإن دعوتهم محيطة من ورائهم المسلمون إخوة تتكافأ دماؤهم و يسعى بذمتهم أدناهم.( الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص403)

[19] در بررسی روش مرحوم علامه مجلسی در نقل اخبار و روایات چند نکته قابل توجه است:

**الف) حکم به وضع روایت**

ایشان روایت طی الارض دادن جابر بن یزید را از مصادیق روایات موضوعه میدانند. البته حکم به وضع این روایت قبل از مجلسی از سوی کشی ای شیخ الطائفه صادر شده است؛ مطلبی که خود شاهد است بر تأیید سیره عقلایی تذکر دادن روایت ضعیف و مجعول:

15- كش، رجال الكشي عن نصر بن الصباح عن إسحاق بن محمد البصري عن محمد بن منصور عن محمد بن إسماعيل عن عمرو بن شمر قال قال: أتى رجل جابر بن يزيد فقال له جابر تريد أن ترى أبا جعفر قال نعم قال فمسح على عيني فمررت و أنا أسبق الريح حتى صرت إلى المدينة قال فبقيت أنا لذلك متعجبا إذ فكرت فقلت ما أحوجني إلى وتد أوتده فإذا حججت عاما قابلا نظرت هاهنا وهو أم لا فلم أعلم إلا و جابر بين يدي يعطيني وتدا قال ففزعت قال فقال هذا عمل العبد بإذن الله فكيف لو رأيت السيد الأكبر قال ثم لم أره قال فمضيت حتى صرت إلى باب أبي جعفر ع فإذا هو يصيح بي ادخل لا بأس عليك فدخلت فإذا جابر عنده قال فقال لجابر اي نوح غرقتهم أو الا بالماء و غرقتهم آخرا بالعلم فإذا كسرت فاجبره قال ثم قال من أطاع الله أطيع أي البلاد أحب إليك قال قلت الكوفة قال بالكوفة فكن قال فسمعت أخا النون بالكوفة قال فبقيت متعجبا من قول جابر فجئت فإذا به في موضعه الذي كان فيه قاعدا قال فسألت القوم هل قام أو تنحى قال فقالوا لا و كان سبب توحيدي أن سمعت قوله بالإلهية في الأئمة.

**هذا حديث موضوع** لا شك في كذبه و رواته كلهم متهمون بالغلو و التفويض

بیان قوله هذا حديث موضوع كلام الكشي أو الشيخ لأنه موجود في اختياره و **لا ريب في كونه موضوعا** و هو مشتمل على القول بالتناسخ و التشويش في ألفاظه و معانيه فلهذا لم نتعرض لشرحه.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج66 ؛ ص279-۲۸۰)

**ب) تشکیک در روایت با توجه به عدم وضوح سند و رد العلم الی الله و رسوله**

۱. حدیث نورانیت

به‌عنوان نمونه ایشان در مبحث امامت، بابی به مورد مقام نورانیت حضرات معصومین علیهم‌السلام اختصاص داده‌اند با ذکر دو روایت:

باب 14 ان في معرفتهم صلوات الله عليهم بالنورانية و فيه ذكر جمل من فضائلهم ع

1- أقول ذكر والدي رحمه الله أنه **رأى في كتاب عتيق،** جمع بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين ع هذا الخبر و **وجدته أيضا في كتاب عتيق** مشتمل على أخبار كثيرة قال روى عن محمد بن صدقة أنه قال( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص1)

آن گاه پس از ذکر حدیث نورانیت به‌صورت کامل در سند روایت تشکیک می کنند:

بيان: قوله أنا الذي حملت نوحا أقول **لو صح صدور الخبر عنه** ع لاحتمل أن يكون المراد به و بأمثاله أن الأنبياء ع بالاستشفاع بنا و التوسل بأنوارنا رفعت عنهم المكاره و الفتن كما دلت عليه الأخبار الصحيحة.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص7-۸)

روایت دوم این باب نیز  از همان کتاب عتیق نقل شده است:

2- و حدثني **والدي من الكتاب المذكور** قال حدثنا أحمد بن عبيد الله قال حدثنا سليمان بن أحمد قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا محمد بن إبراهيم بن محمد الموصلي قال أخبرني أبي عن خالد عن جابر بن يزيد الجعفي و قال حدثنا أبو سليمان أحمد قال حدثنا محمد بن سعيد عن أبي سعيد عن سهل بن زياد قال حدثنا محمد بن سنان عن جابر بن يزيد الجعفي قال(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص8)

ایشان در پایان باب، میفرمایند: دلیل جدا کردن این دو روایت از سایر اخبار، ضعف سندی و غرابت مضامین آنها بوده است:

أقول إنما أفردت لهذه الأخبار بابا **لعدم صحة أسانيدها و غرابة مضامينها فلا نحكم بصحتها و لا ببطلانها و نرد علمها إليهم** ع.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج26 ؛ ص17)

۲. حدیث سحابه

مجلسی رحمه‌الله در ذیل روایت مفصل کرامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سیر جناب سلمان و دیگر اصحاب خاص آن حضرت میفرماید:

5- أقول قال الشيخ حسن بن سليمان رحمه الله في كتاب المحتضر, روى بعض علماء الإمامية في كتاب منهج التحقيق إلى سواء الطريق بإسناده عن سلمان الفارسي قال(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج27 ؛ ص33)

أقول: هذا **خبر غريب لم نره في الأصول التي عندنا و لا نردها و نرد علمها إليهم** ع.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج27 ؛ ص40)

۳. روایت ناقه ثمود

31- أقول وجدت في كتاب من كتب قدماء الأصحاب في نوادر المعجزات بإسناده إلى الصدوق عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن زكريا عن أبي المعافا عن وكيع عن زاذان عن سلمان قال(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج54 ؛ ص339)

و أقول **الخبر في غاية الغرابة و لا أعتمد عليه لعدم كونه مأخوذا من أصل معتبر** و إن نسب إلى الصدوق ره.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج54 ؛ ص۳۴۱)

۴. حکم تریاق

27- الطب، طب الأئمة عليهم السلام عن محمد بن عبد الله الأجلح عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سأل رجل أبا الحسن ع عن الترياق قال ليس به بأس قال اي ابن رسول الله إنه يجعل فيه لحوم الأفاعي فقال لا تقدره عليا.

بيان قوله لا تقدره في بعض النسخ بصيغة الخطاب و في بعضها بصيغة الغيبة و في بعضها بالذال المعجمة و في بعضها بالمهملة فالنسخ أربع فعلى الخطاب و المعجمة كان المعنى لا تخبر بذلك فيصير سببا لقذارته عندنا فالكلام إما مبني على أنه لا يلزم التجسس و الأصل الحلية فيما أخذه من مسلم أو أنه ع حكم بالحلية فيما لم يكن مشتملا عليها أو على أنه ليس بحرام لكن الطبع يستقذره

و هو خلاف المشهور لكن يومئ إليه بعض الأخبار. و على الغيبة و الإعجام ظاهره الأخير أي ليس و جعلها فيه سببا لقذارته و حرمته و يمكن حمله و ما مر على ما إذا لم يكن التداوي بالأكل و

الشرب كالطلي و إن كان بعيدا و على الخطاب و الإمام ظاهره النهي عن تعليم ذلك فإنه كان أعرف به فالظاهر الحلية و يمكن حمله على أن ما جوزه غير هذا الصنف و على الغيبة و الإمام يمكن فهم الحلية منه بأن يكون من القدر بمعنى الضيق كقوله تعالى و من قدر عليه رزقه أو المعنى أن الطبيب ذكر أجزاءه لنا و يحكم بحليته و يكفينا ذلك و **بالجملة الاستدلال بمثل هذا الحديث مع جهالة مصنف الكتاب و سنده و تشويش متنه و اختلاف النسخ فيه و كثرة الاحتمالات يشكل الحكم بالحل ببعض المحتملات مع مخالفته للمشهور و سائر الأخبار**.

و من الغرائب أنه كان يحكم بعض الأفاضل المعاصرين بحل المعاجين المشتملة على الأجزاء المحرمة متمسكا بما ذكره بعض الحكماء من ذهاب الصور النوعية للبسائط عند التركيب و حصول المزاج و فيضان الصورة النوعية التركيبية و كان يلزمه القول بحلية المركب من جميع المحرمات و النجاسات العشرة بل الحكم بطهارتها أيضا و كان هذا مما لم يقل به أحد من المسلمين و لو كانت الأحكام الشرعية مبتنية على المسائل الحكمية يلزم على القول بالهيولى الحكم بطهارة الماء النجس بل مطلق المائعات بأخذ قطرة منه أو بصبه في إناءين و هل هذا إلا سفسطة لم يقل به أحد.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج59 ؛ ص91-۹۲)

در این میان، برخی از روایات با اعتماد فی الجملة مجلسی همراهند:

۵. روایت مشاهده رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا

18- إرشاد القلوب: روي عن الصادق عليه السلام: أن أبا بكر لقي أمير المؤمنين عليه السلام في سكة بني النجار، فسلم عليه و صافحه و قال( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج29 ؛ ص35)

أقول: أوردت هذا الخبر- **و لا أعتمد عليه كل الاعتماد**- لموافقته في بعض المضامين لسائر الآثار، و الله أعلم بحقائق الأخبار.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج29 ؛ ص46)

۶. نماز هدیه میت

6- البلد، و رأيت في بعض كتب أصحابنا أنه يقرأ في الأولى بعد الفاتحة آية الكرسي مرة و التوحيد مرتين و في الثانية بعد الحمد التكاثر عشرا و نقلتها عن والدي قدس سره.

بيان: أوردت هذه الصلاة تبعا للأصحاب و **ليس فيها خبر أعتمد عليه مروي من طرق أصحابنا** و إنما ذكروه لتوسعهم في المستحبات و لو أتى بها المصلي بقصد أنها صلاة و هي خير موضوع لا بقصد الخصوص مع ورود الأخبار العامة و المطلقة الدالة على جواز الصلاة عن الميت فلا أستبعد حسنه و لو أتى بصلاة على الهيئات المنقولة بالطرق المعتبرة ثم أهدى ثوابها إلى الميت فهو أحسن.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج88 ؛ ص219-۲۲۰)

۷. کودکی رسول خدا صلی الله علیه و آله

13 يل، الفضائل لابن شاذان قال الواقدي فلما أتى على رسول الله ص أربعة أشهر ماتت أمه آمنة رضي الله عنها فبقي ص بلا أب و لا أم و هو من أبناء أربعة أشهر فبقي يتيما في حجر جده عبد المطلب فاشتد عليه موت آمنة ليتم محمد ص و لم يأكل و لم يشرب ثلاثة أيام( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج15 ؛ ص341)

أقول: هذا الخبر **و إن لم نعتمد عليه كثيرا لكونه من طرق المخالفين** إنما أوردته لما فيه من الغرائب التي لا تأبى عنها العقول و ذكره في مؤلفات أصحابنا.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج15 ؛ ص357)

**ج) مناقشه در برخی روات مانند عمار ساباطی**

و استندوا في ذلك بموثقة عمار الساباطيعن أبي عبد الله ع قال: لكل صلاة مكتوبة لها نافلة ركعتين إلا العصر فإنه يقدم نافلتها فتصيران قبلها و هي الركعتان اللتان تمت بهما الثماني بعد الظهر فإذا أردت أن تقضي شيئا من الصلاة مكتوبة أو غيرها فلا تصل شيئا حتى تبدأ فتصلي قبل الفريضة التي حضرت ركعتين نافلة لها ثم اقض ما شئت و ابدأ من صلاة الليل بالآيات تقرأ إن في خلق السماوات و الأرض إلى إنك لا تخلف الميعاد و يوم الجمعة تبدأ بالآيات قبل الركعتين اللتين قبل الزوال و قال ع وقت صلاة الجمعة إذا زالت الشمس شراك أو نصف و قال للرجل أن يصلي الزوال ما بين زوال الشمس إلى أن يمضي قدمان فإن كان قد بقي من الزوال ركعة واحدة أو قبل أن يمضي قدمان أتم الصلاة حتى يصلي تمام الركعات و إن مضى قدمان قبل أن يصلي ركعة بدأ بالأولى و لم يصل الزوال إلا بعد ذلك و للرجل أن يصلي من نوافل العصر ما بين الأولى إلى أن يمضي أربعة أقدام فإن مضت الأربعة أقدام و لم يصل من النوافل شيئا فلا يصلي النوافل و إن كان قد صلى ركعة فليتم النوافل حتى يفرغ منها ثم يصلي العصر و قال ع للرجل أن يصلي إن بقي عليه شيء من صلاة الزوال إلى أن يمضي بعد حضور الأولى نصف قدم و للرجل إذا كان قد صلى من نوافل الأولى شيئا قبل أن يحضر العصر فله أن يتم نوافل الأولى إلى أن يمضي بعد حضور العصر قدم و قال القدم بعد حضور العصر مثل نصف قدم بعد حضور الأولى في الوقت سواء.

و لنوضح الخبر ليمكن الاستدلال به **فإنه في غاية التشويش و الاضطراب و قل خبر من أخبار عمار يخلو من ذلك** و لذا لم نعتمد على أخباره كثيرا.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج84 ؛ ص72-۷۳)

12- و منه، عن محمد بن يحيى عن علي بن الحسن أو عن رجل عن علي بن الحسن بن فضال عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمار بن موسى الساباطي قال: وصف لي أبو عبد الله ع المطبوخ كيف يطبخ حتى يصير حلالا فقال ع لي تأخذ ربعا من زبيب و تنقيه ثم تصب عليه اثني عشر رطلا من ماء ثم تنقعه ليلة فإذا كان أيام الصيف و خشيت أن ينش جعلته في تنور مسخون قليلا حتى لا ينش ثم تنزع الماء منه كله حتى إذا أصبحت صببت عليه من الماء بقدر ما يغمره ثم تغليه حتى تذهب حلاوته ثم تنزع ماءه الآخر فتصبه على الماء الأول ثم تكيله كله فتنظر كم الماء ثم تكيل ثلثه فتطرحه في الإناء الذي تريد أن تطبخه فيه و تصب بقدر ما يغمره ماء و تقدره بعود و تجعل قدره قصبة أو عودا فتحدها على قدر منتهى الماء ثم تغلي الثلث الآخر حتى يذهب الماء الباقي ثم تغليه بالنار فلا تزال تغليه حتى يذهب الثلثان و يبقى الثلث ثم تأخذ لكل ربع رطلا من العسل فتغليه حتى تذهب رغوة العسل و تذهب غشاوة العسل في المطبوخ ثم تضربه بعود ضربا شديدا حتى يختلط و إن شئت أن تطيبه بشيء من زعفران أو شيء من زنجبيل فافعل ثم اشربه فإن أحببت أن يطول مكثه عندك فروقه.

بيان حتى يصير حلالا أي لا يتغير بالمكث عندك فيصير مسكرا حراما كما يومئ إليه بعض ألفاظ الخبر تأخذ ربعا أي ربع رطل و في القاموس نقع الدواء في الماء أقره فيه في تنور مسخون في بعض النسخ مسجور من سجرت التنور أسجره سجرا إذا أحميته و في بعضها مسخن على بناء المجهول و النش الغليان بقدر ما يغمره أي يستره و تصب بقدر ما يغمره ماء أي تصب الثلث كله في القدر حتى يغمر ما يغمره من القدر أو المعنى أنه تطرح ثفل الزبيب في القدر

أو زبيبا آخر فيه بقدر ما يغمره الماء و الأول و إن كان بعيدا لكنه أوفق بالخبر الآتي و قوله ثم تغلي الثلث الآخر و الأخير كما في بعض النسخ لعل معناه أنه بعد تقدير كل ثلث بالعود تغليه حتى يذهب الثلث الذي صببت أخيرا فوق القدر ثم تغليه حتى يذهب الثلث الآخر **و مثل هذا التشويش ليس ببعيد من حديث عمار كما لا يخفى على المتتبع** و بالجملة يظهر من الخبر الآتي مع وحدة الراوي أن فيه سقطا.( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج63 ؛ ص507-۵۰۸)

10- كتاب المسائل، لعلي بن جعفر عن أخيه موسى ع قال: سألته عن الرجل هل يحل له أن يصلي خلف الإمام فوق دكان قال إذا كان مع القوم في الصف فلا بأس

بيان: في الصف أي محاذيا لصفوفهم أو قريبا منها و يدل على جواز علو المأموم على الإمام و به قطع الأصحابو يظهر من المنتهى أنه إجماعي و أما ارتفاع موقف الإمام عن المأمومين فالمشهور عدم الجواز في غير الأرض المنحدرة و ربما ينقل فيه الإجماع و ذهب الشيخ في الخلاف إلى الكراهة و رجحه بعض المتأخرين و **تردد فيه المحقق في المعتبر و هو في محله لأن مستند الحكم خبر عمار الساباطيو هو مع عدم صحته في غاية التشويش و الاضطراب**.) بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج85 ؛ ص52)

**د) حکم به ضعف سند در فضای فقه**

در فضای فقه نیز ایشان در موارد مختلف به ضعف سند روایت اشاره کرده‌اند:

15- سن، المحاسن جعفر بن محمد بن الأشعث عن ابن القداح عن أبي عبد الله عن أبيه عليهم السلام قال: صلى النبي ص صلاة و جهر فيها بالقراءة فلما انصرف قال لأصحابه هل أسقطت شيئا في القرآنقال فسكت القوم فقال النبي ص أ فيكم أبي بن كعب فقالوا نعم فقال هل أسقطت فيها بشيء قال نعم يا رسول الله إنه كان كذا و كذا فغضب ص ثم قال ما بال أقوام يتلى عليهم كتاب الله فلا يدرون ما يتلى عليهم منه و لا ما يترك هكذا هلكت بنو إسرائيل حضرت أبدانهم و غابت قلوبهم و لا يقبل الله صلاة عبد لا يحضر قلبه مع بدنه.

بيان: أقول **في هذا الحديث مع ضعف سنده إشكال** من حيث اشتماله على التعيير بأمر مشتركإلا أن يقال إنه ص إنما فعل ذلك عمدا لينبههم على غفلتهم و كان ذلك لجواز الاكتفاء ببعض السورةكما ذهب إليه كثير من أصحابنا أو لأن الله تعالى أمره بذلك في خصوص تلك الصلاة لتلك المصلحة و القرينة عليه ابتداؤه ص بالسؤال أو يقال إنما كان الاعتراض على اتفاقهم على الغفلة و استمرارهم عليها.) بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج17 ؛ ص105-۱۰۶)

وبسند مرسل عنه قال : حرم الحسين فرسخ في فرسخ من أربع جوانب القبر ، **وبسند ضعيف آخر** عنه قال : حريم قبرالحسين خمسة فراسخ من أربعة جوانبه ، والاحوط إيقاع الصلاة في الحائر ، وإذا أوقعها في غيره فيختار القصر.(بحارالانوار، ج89، ص89)

التاسع : ظن الامام أو المأموم مع شك الآخر فالمشهور بين الاصحاب أنه يرجع الشاك إلى الظان لعموم النصوص الدالة على عدم اعتبار شك المأموم والامام وأيضا عموم أخبار متابعة الامام تدل على عدم العبرة بشك المأموم مع ظن الامام ولا قائل بالفرق في ذلك بين الامام والمأموم ولا معارض في ذلك إلا ما يترااآى من مرسلة يونس : من اشتراط اليقين في المرجوع إليه ، وليس فيه شئ يكون صريحا في ذلك ، سوى ما في أكثر النسخ من قوله : « بايقان » واتفاق نسخ الفقيه على قوله « باتفاق » مكانه ، ومخالفة مدلوله ، لما هو المشهور بين الاصحاب مع **ما عرفت من ضعف السند ، يضعف الاحتجاج به** ، وسبيل الاحتياط واسع.(بحار الانوار، ج88، ص244)

واعترض عليه الشهيد الثاني رفع الله درجته بوجوه : الاول ضعف الخبر ، فان في طريقه الحكم بن مسكين وهو مجهول لم يذكره أحد من علماء الرجال المعتمدين ولم ينصوا عليه بتوثيق ولاضده ، وما هذا شأنه يرد الحديث لاجله ، لان أدنى مراتب قبوله أن يكون حسنا أو موثقا إن لم يكن صحيحا ، وشهرته بين الاصحاب على وجه العمل بمضمونه بحيث يجبر ضعفه ممنوعة فان مدلوله لايقول به الاكثر. أقول : وقد يجاب عنه بأن الخبر موجود في الفقيه عن محمد بن مسلم كما عرفت وسنده إليه صحيح. أقول: **صحة سنده إليه ممنوع** على طريقه المتأخرين إذ في سنده

علي بن أحمد بن عبدالله بن أبي عبدالله البرقي ، عن أبيه ، عن جده أحمد ، وهو أبوه غير مذكورين في كتب الرجال ولم يوثقوهما أحد ، وكونه من مشايخ الصدوق غير مفيد لتوثيق والمدح في غير هذا المقام وإن اعتبروه هنا اضطرارا.(بحار الانوار، ج89، ص 177)

وأما الرواية التي أشار إليها الصدوق ، فالذي فيما عندنا من الكتب ما رواه الشيخ **بسنده فيه ضعف** عن زيد الشحام قال : سألته عن الرجل صلى العصر ست ركعات أو خمس ركعات ، قال : إن استيقن أنه صلى خمسا أو ستا فليعد ، والا اختصاص لها بالست ، ولعلها رواية اخرى لم يصل إلينا.(بحار الانوار، ج88، ص204)

[20] ایشان در فائده چهارم خاتمه و پس از ذکر کتب مورد اعتماد ??????????:

و يوجد الآن أيضا كتب كثيرة من كتب الحديث غير ذلك، لكن:

بعضها: لم يصل إلي منه نسخة صحيحة.

و بعضها: ليس فيه أحكام شرعية يعتد بها.

و بعضها: ثبت ضعفه، و ضعف مؤلفه.

و بعضها: لم يثبت عندي كونها معتمدا

فلذلك اقتصرت على ما ذكرت، و نقلت منها ما يتضمن شيئا من الأحكام الشرعية، و الآداب الدينية، و الدنيوية، المروية عنهم عليهم السلام، و تركت منها ما سوى ذلك.

و أكثر الأحاديث التي نقلتها مروية في كتب كثيرة، و قد نبهت على بعضها، لا على الجميع، خوفا من الإطناب.( وسائل الشيعة ؛ ج 30 ؛ ص159-۱۶۰)

در پاورقی وسائل طبع آل البیت، تعلیقه ای از صاحب وسائل موجود است که به نام برخی از این کتب اشاره کرده‌اند:

(1) جاء في هامش الأصل و المصححة بعنوان (منه) في أول الفائدة، ما نصه: هذه كتب غير معتمدة، **لعدم العلم بثقة مؤلفيها، و ثبوت ضعف بعضهم**، و لذلك لم أنقل منها شيئا:

(1) كتاب مصباح الشريعة.

(2) كتاب غوالي اللئالئ، لابن (أبي) [كلمة (أبي) ورد في المصححة فقط.]

(3) كتاب المجلي، له.

(4) كتاب الأحاديث الفقهية، له.

(5) كتاب إحياء العلوم، للغزالي، من العامة.

(6) كتاب جامع الأخبار.

(7) كتاب الفقه الرضوي.

(8) كتاب طب الرضا عليه السلام.

(9) كتاب الوصية للشلمغاني.

(10) كتاب الأغسال، لابن عياش.

(11) كتاب الحافظ البرسي.

(12) كتاب الدرر و الغرر، للآمدي.

(13) كتاب الشهاب.

و غير ذلك.( وسائل الشيعة ؛ ج30 ؛ ص159 پاورقی)

در خاتمه کتاب هدایة الامة نیز چنین می فرماید:

تتمة قد وصل إلينا أيضا كتب كثيرة قد ألفت و جمعت في زمانهم عليهم السلام في الغيبة الصغرى نذكر بعضها هنا،

و هي ثلاثة أقسام:

الأول: ما وهو عندنا معتمد ثابت و لم ننقل منه

لقلة ما فيه من نصوص الأحكام الفرعية النظرية فمنها: الصحيفة الكاملة عن موالنا علي بن الحسين عليهما السلام فقد كتبها الباقر عليه السلام و أخوه زيد بخطهما، و قوبلت، و أسانيدها مشهورة.

و منها: كتاب التوحيد رواية المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام.

و منها: كتاب الإهليلجة المروي عنه عليه السلام يرويه المفضل أيضا.

و منها: كتاب البرهان في النص على أمير المؤمنين عليه السلام تأليف علي بن محمد العدوي السمساطي، و هو معاصر لابن عقدة.

و منها: كتاب العلل لمحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم.

و منها: كتاب مقتضب الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر عليهم السلام تأليف أحمد بن محمد بن عياش الجوهري، و كان في أواخر الغيبة الصغرى.

و منها: رسالة الفضل بن شاذان في الرجعة.

و منها: رسالة أبي غالب الزراري.

و منها: كتاب مشكاة الأنوار في النصوص لبعض قدمائنا.

و منها: كتاب أنواع الآيات لسعد بن عبد الله.

و منها: كتاب التمحيص تأليف محمد بن همام إلى غير ذلك من الكتب.

**الثاني: ما لم يثبت عندنا كونه معتمدا إلى الآن فلذلك لم ننقل منه**

فمنها: كتاب الفقه الرضوي، كتاب طب الرضا عليه السلام و غير ذلك.

**الثالث: ما ثبت عندنا كونه غير معتمد، فلذلك لم ننقل منه**

فمن ذلك: كتاب مصباح الشريعة المنسوب إلى الصادق عليه السلام فإن سنده لم يثبت، و فيه أشياء منكرة مخالفة للمتواترات، و ربما نسب تأليفه إلى الشيخ زين الدين، و هذه النسبة باطلة لأنه مذكور في أمان الأخطار لابن طاوس.

و الكتب التي لم ننقل منها من هذه الأقسام الثلاثة مما صنف في الغيبة الكبرى كثيرة جدا، و قد عرفت سبب عدم النقل منها، **و ما أردت إلا الاحتياط في الرواية و الفتوى و العمل، فاقتصرنا على الأخبار المتواترة و المحفوفة بالقرائن.**( هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام ؛ ج-8 ؛ ص549-۵۵۰)

[21] کلام یکی دیگر از دوستان حاضر در جلسه درس

[22] اشکال یکی دیگر از دوستان حاضر در جلسه درس

[23] [۱۰]-۱۰ - أحمد بن محمّد بن خالد بن محمّد بن علي،ّ البرقي،ّيكنّى أبا جعفر.

طعن القمّيّون عليه، و ليس الطعن فيه، إنّما الطعن في من يروي عنه؛ فإنّه كان لا يبالي عمّن يأخذ، على طريقة أهل الأخبار.

و كان أحمد بن محمّد بن عيسى أبعده عن قم، ثمّ أعاده إليها و اعتذر إليه(الرجال لإبن الغضائري، ص 39)

۷ أحمد بن محمد بن خالد

بن عبد الرحمن بن محمد بن علي البرقي، منسوب إلى برقة قم، أبو جعفر أصله كوفي ثقة، غير أنه أكثر الرواية عن الضعفاء و اعتمد المراسيل قال ابن الغضائري: طعن عليه القميون، و ليس الطعن فيه، و إنما الطعن فيمن يروي عنه، فإنه كان لا يبالي عمن أخذ على طريقة أهل الأخبار! و كان أحمد بن محمد بن عيسى **أبعده عن قم ثم أعاده إليها و اعتذر إليه**. و قال: وجدت كتابا فيه وساطة بين أحمد بن محمد بن عيسى و أحمد بن محمد بن خالد لما توفي **مشى أحمد بن محمد بن عيسى في جنازته حافيا حاسرا**، ليبرئ نفسه مما قذفه به. و عندي أن روايته مقبولة (رجال العلامة الحلي. الشريف الرضي، 1402، ص 14)

[24] و أبو جعفر رحمه الله شيخ القميين، و وجههم، و فقيههم، غير مدافع. و كان أيضا الرئيس الذي يلقى السلطان بها، و لقي الرضا عليه السلام. و له كتب و لقي أبا جعفر الثاني عليه السلام و أبا الحسن العسكري عليه السلام (رجال النجاشي،، ص 82)

أحمد بن محمد بن عيسى

بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحوص بالحاء غير المعجمة بن السائب بن مالك بن عامر الأشعري من بني ذخران بالذال المعجمة المضمومة و الحاء المعجمة و الراء بعدها و النون بعد الألف

بن عوف بن الجماهر بالجيم و الراء أخيرا بن الأشعث يكنى أبا جعفر القمي أول من سكن قم، من آبائه سعد بن مالك بن الأحوص و أبو جعفر شيخ قم و وجهها و فقيهها غير مدافع و كان أيضا الرئيس الذي يلقي السلطان بها، و لقي أبا الحسن الرضا عليه السلام و أبا جعفر الثاني و أبا الحسن العسكري عليهما السلام و كان ثقة و له كتب ذكرناها في الكتاب الكبير.( رجال العلامة الحلي، ص 13)

[25] 2- الحسين بن محمد عن الخيراني عن أبيه أنه قال كان يلزم باب أبي جعفر ع للخدمة التي كان وكل بها و كان أحمد بن محمد بن عيسى يجيء في السحر في كل ليلة ليعرف خبر علة أبي جعفر ع و كان الرسول الذي يختلف بين أبي جعفر ع و بين أبي إذا حضر قام أحمد و خلا به أبي فخرجت ذات ليلة و قام أحمد عن المجلس و خلا أبي بالرسول و استدار أحمد فوقف حيث يسمع الكلام فقال الرسول لأبي إن مولاك يقرأ عليك السلام و يقول لك إني ماض و الأمر صائر إلى ابني علي و له عليكم بعدي ما كان لي عليكم بعد أبي ثم مضى الرسول و رجع أحمد إلى موضعه و قال لأبي ما الذي قد قال لك قال خيرا قال قد سمعت ما قال فلم تكتمه و أعاد ما سمع فقال له أبي قد حرم الله عليك ما فعلت لأن الله تعالى يقول و لا تجسسوا فاحفظ الشهادة لعلنا نحتاج إليها يوما ما و إياك أن تظهرها إلى وقتها فلما أصبح أبي كتب نسخة الرسالة في عشر رقاع و ختمها و دفعها إلى عشرة من وجوه العصابة و قال إن حدث بي حدث الموت قبل أن أطالبكم بها فافتحوها و أعلموا بما فيها فلما مضى أبو جعفر ع ذكر أبي أنه لم يخرج من منزله حتى قطع على يديه نحو من أربعمائة إنسان و اجتمع رؤساء العصابة عند محمد بن الفرج يتفاوضون هذا الأمر فكتب محمد بن الفرج إلى أبي يعلمه باجتماعهم عنده و أنه لو لا مخافة الشهرة لصار معهم إليه و يسأله أن يأتيه فركب أبي و صار إليه فوجد القوم مجتمعين عنده فقالوا لأبي ما تقول في هذا الأمر فقال أبي لمن عنده الرقاع أحضروا الرقاع فأحضروها فقال لهم هذا ما أمرت به فقال بعضهم قد كنا نحب أن يكون معك في هذا الأمر شاهد آخر فقال لهم قد أتاكم الله عز و جل به هذا أبو جعفر الأشعري يشهد لي بسماع هذه الرسالة و سأله أن يشهد بما عنده فأنكر أحمد أن يكون سمع من هذا شيئا فدعاه أبي إلى المباهلة فقال لما حقق عليه قال **قد سمعت ذلك و هذا مكرمة كنت أحب أن تكون لرجل من العرب** لا لرجل من العجم فلم يبرح القوم حتى قالوا بالحق جميعا.(الكافى (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 324)

[26] ١٩٨ أحمد بن محمد بن عيسى بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحوص بن السائب بن مالك بن عامر الأشعري. من بني ذخران بن عوف بن الجماهر بن الأشعر يكنى أبا جعفر، و أول من سكن قم من آبائه سعد بن مالك بن الأحوص. و كان السائب بن مالك وفد إلى النبي صلى الله عليه و آله و أسلم، و هاجر إلى الكوفة، و أقام بها. و ذكر بعض أصحاب النسب: أن في أنساب الأشاعرة أحمد بن محمد بن عيسى بن عبد الله بن سعد بن مالك بن هانئ بن عامر بن أبي عامر الأشعري، و اسمه عبيد، و أبو عامر له صحبة.

و قد روي أنه لما هزم هوازن يوم حنين عقد رسول الله صلى الله عليه و آله لأبي عامر الأشعري على خيل فقتل، فدعا له [فقال]: اللهم أعط عبيدك عبيدا أبا عامر و اجعله في الأكبرين يوم القيامة (رجال النجاشي. ص 81-٨٢)

[27] و هذا ذم عظيم لأحمد لكن لجهالة الخيرانيو اشتهار فضله و علو شأنه لم يعتن الأصحاب به.( مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج3 ؛ ص385)

[28] الحديث الثاني مجهول، و الخيراني لعله ابن خيران الخادم بواسطة أو بلا واسطة و الأخير أظهر...و هذا ذم عظيم لأحمد لكن لجهالة الخيراني و اشتهار فضله و علو شأنه لم يعتن الأصحاب به.( مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج3 ؛ ص383-٣٨٥)

[29] ٤٩٠ سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

كان ضعيفا في الحديث، غير معتمد فيه. و كان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو و الكذب و **أخرجه من قم إلى الري و كان يسكنها**، و قد كاتب أبا محم كان ضعيفا جدّا، فاسد الرواية و الدين.

و كان أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعريّ أخرجه من قم، و أظهر البراءة منه، و نهى الناس عن السماع منه و الرواية عنه.

و يروي المراسيل، و يعتمد المجاهيل(الرجال لإبن الغضائري. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث. سازمان چاپ و نشر، 1380، ص 67)

د العسكري عليه السلام على يد محمد بن عبد الحميد العطار للنصف من شهر ربيع الآخر سنة خمس و خمسين و مائتين. ذكر ذلك أحمد بن علي بن نوح و أحمد بن الحسين رحمهما الله. له كتاب التوحيد، رواه أبو الحسن العباس بن أحمد بن الفضل بن محمد الهاشمي الصالحي عن أبيه عن أبي سعيد الآدمي. و له كتاب النوادر، أخبرناه محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب قال: حدثنا علي بن محمد، عن سهل بن زياد، و رواه عنه جماعة. (رجال النجاشي. جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، 1365، ص 185)

[30] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[31] جلسه درس خارج فقه، مبحث لباس مشکوک، تاریخ ۲/۷/۹۸

[32] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[33] مبحث فطحیه در درس خارج فقه بهجة الفقهیه سال تحصیلی ۱۳۹۲-۱۳۹۳ و در جلسه ۵۳ (تاریخ ۱۷/ ۱۰/ ۱۳۹۲) و جلسه ۵۴ و جلسه ۵۵ و جلسه ۵۶ و جلسه ۵۷ و جلسه ۵۸(۲۴/ ۱۰/ ۱۳۹۲) افاده شده است.

همچنین این مبحث در درس فقه رؤیت هلال سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ و در جلسه ۳۰۹ تاریخ ۱/ ۲/ ۱۴۰۴ و جلسه ۳۱۰ و جلسه ۳۱۱ و جلسه ۳۱۲ تاریخ ۸/ ۲/ ۱۴۰۴افاده شده است.

در این زمینه همچنین به صفحه «فطحیه» در سایت ویکی فقه و مقاله«فعالیت فرهنگی فطحیه در انتقال حدیث امامیه (نمونه موردی بنوفضّال)» مراجعه فرمایید.

[34] درس فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۰/ ۱۲/ ۱۴۰۱

[35] 251 حدثني محمد بن قولويه، قال حدثني سعد بن عبد الله بن أبي خلف، قال حدثنا محمد بن عثمان بن رشيد، قال حدثني الحسن بن علي بن يقطين، عن أخيه أحمد بن علي، عن أبيه علي بن يقطين، قال لما كانت وفاة أبي عبد الله (ع) قال الناس بعبد الله بن جعفر، و اختلفوا فقائل قال به، و قائل قال بأبي الحسن (ع) فدعا زرارة ابنه عبيدا فقال اي بني الناس مختلفون في هذا الأمر: فمن قال بعبد الله فإنما ذهب إلى الخبر الذي جاء أن الإمامة في الكبير

من ولد الإمام، فشد راحلتك و امض إلى المدينة حتى تأتيني بصحة الأمر! فشد راحلته و مضى إلى المدينة، و اعتل زرارة فلما حضرته الوفاة سأل عن عبيد، فقيل إنه لم يقدم، **فدعا بالمصحف** فقال: اللهم إني مصدق بما جاء نبيك محمد فيما أنزلته عليه و بينته لنا على لسانه، و إني مصدق بما أنزلته عليه في هذا الجامع، و إن عقدي و ديني الذي أتيني به عبيد ابني و ما بينته في كتابك، فإن أمتني قبل هذا فهذه شهادتي على نفسي و إقراري بما أتى به عبيد ابني و أنت الشهيد علي بذلك! فمات زرارة، و قدم عبيد، فقصدناه لنسلم عليه فسألوه عن الأمر الذي قصده فأخبرهم أن أبا الحسن (ع) صاحبهم.

252 حدثني حمدويه، قال حدثني يعقوب بن يزيد، قال حدثني علي بن حديد، عن جميل بن دراج، قال ما رأيت رجلا مثل زرارة بن أعين، إنا كنا نختلف إليه فما نكون حوله إلا بمنزلة الصبيان في الكتاب حول المعلم، فلما مضى أبو عبد الله (ع) و جلس عبد الله مجلسه: بعث زرارة عبيدا ابنه زائرا عنه ليعرف الخبر و يأتيه بصحته، و مرض زرارة مرضا شديدا قبل أن يوافيه عبيد، فلما حضرته الوفاة دعا بالمصحف فوضعه على صدره ثم قبله، قال جميل فحكى جماعة ممن حضره أنه قال: اللهم إني ألقاك يوم القيامة و إمامي من ثبت له في هذا المصحف إمامته، اللهم إني أحل حلاله و أحرم حرامه و أومن بمحكمه و متشابهه و ناسخه و منسوخه و خاصه و عامه، على ذلك أحيا و عليه أموت إن شاء الله.

253 محمد بن قولويه، قال حدثني سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي بن موسى بن جعفر، عن أحمد بن هلال، عن أبي يحيى الضرير، عن درست بن أبي منصور الواسطي، قال سمعت أبا الحسن (ع) يقول إن زرارة شك في إمامتي **فاستوهبته من ربي تعالى**.

254 حدثني محمد بن قولويه، قال حدثني سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الله المسمعي، عن علي بن أسباط، عن محمد بن عبد الله بن زرارة، عن أبيه، قال بعث زرارة عبيدا ابنه يسأل عن خبر أبي الحسن (ع) فجاءه الموت قبل رجوع عبيد إليه، فأخذ المصحف فأعلاه فوق رأسه، و قال إن الإمام بعد جعفر بن محمد من اسمه بين الدفتين في جملة القرآن منصوص عليه، من الذين أوجب الله طاعتهم على خلقه، أنا مؤمن به، قال فأخبر بذلك أبو الحسن الأول (ع) فقال **و الله كان زرارة مهاجرا إلى الله تعالى**.

255 حمدويه بن نصير، قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن دراج و غيره، قال: وجه زرارة عبيدا ابنه إلى المدينة، يستخبر له خبر أبي الحسن (ع) و عبد الله بن أبي عبد الله، فمات قبل أن يرجع إليه عبيد قال محمد بن أبي عمير، حدثني محمد بن حكيم، قال قلت لأبي الحسن الأول (ع) و ذكرت له زرارة و توجيهه ابنه عبيدا إلى المدينة، فقال أبو الحسن: إني لأرجو أن يكون زرارة ممن قال الله تعالى- و من يخرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله.

256 حدثني محمد بن مسعود، قال أخبرنا جبريل بن أحمد، قال حدثني محمد بن عيسى، عن يونس، عن إبراهيم المؤمن، عن نصر بن شعيب، عن عمة زرارة، قالت لما وقع زرارة و اشتد به: قال وا ولديني المصحف فناولته و فتحته فوضعه على صدره، و أخذه مني ثم قال: يا عمة اشهدي أن ليس لي إمام غير هذا الكتاب.( رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص153-۱۵۶)

[36] پاسخ نكنى از دوستان حاضر در جلسه درس

[37] از شواهد قابل تأمل در ماجراى فطحيه،هنگام احتضار جناب حسن بن على بن فضال است . طبق نقل نجاشى،ايشان از ذكر عبدالله بن جعفر در عداد امامان خوددارى مىكنند و پس از اصرار اطرافيان  مىگويند هرچه در كتب گشتيم، اثرى از عبدالله نيافتيم:

أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا أبو الحسن بن داود قال: حدثنا أبي عن محمد بن جعفر المؤدب عن محمد بن أحمد بن يحيى عن علي بن الريان عن محمد بن عبد الله بن زرارة بن أعين قال: كنا في جنازة الحسن فالتفت إلي و إلى محمد بن الهيثم التميمي فقال لنا: أ ال أبشركما فقلنا له و ما ذاك، فقال: حضرت الحسن بن علي قبل وفاته و هو في تلك الغمرات و عنده محمد بن الحسن بن الجهم فسمعته يقول له: اي اب محمد تشهد قال: فتشهد الحسن فعبر عبد الله و صار إلى أبي الحسن عليه السلام فقال له محمد بن الحسن: و أين عبد الله فسكت ثم عاد فقال له: تشهد فتشهد و صار إلى أبي الحسن عليه السلام فقال له: و أين عبد الله يردد ذلك عليه ثلاث مرات فقال الحسن: **قد ظننا في الكتب فما رأينا لعبد الله شيئا**. قال أبو عمرو الكشي: كان الحسن بن علي فطحيا يقول بإمامة عبد الله بن جعفر فرجع قال ابن داود في تمام الحديث: فدخل علي بن أسباط فأخبره محمد بن الحسن بن الجهم الخبر قال: فأقبل علي بن أسباط يلومه، قال: فأخبرت أحمد بن الحسن بن علي بن فضال بقول محمد بن عبد الله فقال: حرف محمد بن عبد الله على أبي، قال: و كان و الله محمد بن عبد الله أصدق عندي لهجة من أحمد بن الحسن فإنه رجل فاضل ديني و ذكره أبو عمرو في أصحاب الرضا [عليه السلام] خاصة قال: الحسن بن علي بن فضال مولى بني تيم الله بن ثعلبة كوفي. (رجال النجاشي، ص ۳۵-۳۶)

[38] درس خارج فقه بهجة الفقيه، تاريخ 18/ ۱۰/ ۱۳۹۲

[39] الثاني: يستحبّ تلقينه الشهادتين، و الإقرار بالأئمة الاثني عشر، و سائر الاعتقادات الحقّة، على وجه يفهم، بل يستحبّ تكرارها إلى أن يموت، و يناسب قراءة العديلة.( العروة الوثقى (دة من الفقهاء، جامعه مدرسين)، قم - ايران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، جلد: ۲، صفحه: ۱۹)

[40] 13- علي بن محمد عن سهل أو غيره عن محمد بن الوليد عن يونس عن داود بن زربي عن أبي أيوب النحوي قال: بعث إلي أبو جعفر المنصور في جوف الليل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس على كرسي و بين يديه شمعة و في يده كتاب قال فلما سلمت عليه رمى بالكتاب إلي و هو يبكي فقال لي هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات ف إنا لله و إنا إليه راجعون قال لي اكتب قال فكتبت صدر الكتاب ثم قال اكتب إن كان أوصى إلى رجل واحد بعينه فقدمه و اضرب عنقه قال فرجع إليه الجواب أنه قد أوصى إلى خمسة واحدهم أبو جعفر المنصور و محمد بن سليمان و عبد الله و موسى و حميدة.

14- علي بن إبراهيم عن أبيه عن النضر بن سويد بنحو من هذا إلا أنه ذكر أنه أوصى إلى أبي جعفر المنصور و عبد الله و موسى و محمد بن جعفر و مولى لأبي عبد الله قال فقال أبو جعفر ليس إلى قتل هؤلاء سبيل.( ( الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص310-۳۱۱)

[41] شاهد واضح اين نگاه، روايت كمال الدين است:

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن إبراهيم بن محمد الهمداني رضي الله عنه قال: قلت للرضا ع اي ابن رسول الله أخبرني عن زرارة هل كان يعرف حق أبيك ع فقال نعم فقلت له فلم بعث ابنه عبيدا ليتعرف الخبر إلى من أوصى الصادق جعفر بن محمد ع فقال إن زرارة كان يعرف أمر أبي ع و نص أبيه عليه و إنما بعث ابنه ليتعرف من أبي ع له يجوز له أن يرفع التقية في إظهار أمره و نص أبيه عليه و أنه لما أبطأ عنه ابنه طولب بإظهار قوله في أبي ع فلم يحب أن يقدم على ذلك دون أمره فرفع المصحف و قال اللهم إن إمامي من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد ع (كمال الدين و تمام النعمة ؛ ج1 ؛ ص75)

و لذاست كه جناب صدوق با استناد به همين روايت مى‌فرمايند كه زراره علم به امامت امام كاظم عليه‌السلام داشته است:

على أنه قد قيل إن زرارة قد كان علم بأمر موسى بن جعفر ع و بإمامته و إنما بعث ابنه عبيدا ليتعرف من موسى بن جعفر ع هل يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقية في كتمانه و هذا أشبه بفضل زرارة بن أعين و ألبق بمعرفته.(همان)

[42] جلسه درس خارج فقه، مبحث رؤيت هلال، تاريخ ۷/ ۲/ ۱۴۰۴

[43] 8- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا على بن إبراهيم عن أبيه عن يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لما وافى أبو الحسن الرضا ع نيسابور و أراد أن يرحل منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له يا ابن رسول الله ترحل عنا و لا تحدثنا بحديث فنستفيده منك و قد كان قعد في العمارية فأطلع رأسه و قال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول سمعت أبي جعفر بن محمد يقول سمعت أبي محمد بن على يقول سمعت أبي على بن الحسين يقول سمعت أبي الحسين بن على يقول سمعت أبي أمير المؤمنين على بن أبي طالب ع يقول سمعت رسول الله ص يقول سمعت جبرئيل يقول سمعت الله عز و جل يقول لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها و أنا من شروطها.( الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص235)

23- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال حدثنا محمد بن الحسين الصوفي قال حدثنا يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لما وافى أبو الحسن الرضا ع نيسابور و أراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له يا ابن رسول الله ترحل عنا و لا تحدثنا بحديث فنستفيده منك و كان قد قعد في العمارية فأطلع رأسه و قال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول سمعت أبي جعفر بن محمد يقول سمعت أبي محمد بن على يقول سمعت أبي على بن الحسين يقول سمعت أبي الحسين بن على بن أبي طالب يقول سمعت أبي أمير المؤمنين على بن أبي طالب يقول سمعت رسول الله ص يقول سمعت جبرئيل يقول سمعت الله جل جلاله يقول لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال فلما مرت الراحلة ناداناً بشروطها و أنا من شروطها.

قال مصنف هذا الكتاب من شروطها الإقرار للرضا ع بأنه إمام من قبل الله عز و جل على العباد مفترض الطاعة عليهم( التوحيد (للصدوق) ؛ ص25)

4- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال حدثنا محمد بن الحسين الصولي قال حدثنا يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لما وافى أبو الحسن الرضا ع نيسابور و أراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع عليه أصحاب الحديث فقالوا له يا ابن رسول الله ترحلعنا و لا تحدثنا بحديث فنستفيده منك و كان قد قعد في العمارية فأطلع رأسه و قال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول سمعت أبي جعفر بن محمد يقول سمعت أبي محمد بن على يقول سمعت أبي على بن الحسين يقول سمعت أبي الحسين بن على يقول سمعت أبي أمير المؤمنين على بن أبي طالب ع يقول سمعت النبي ص يقول سمعت الله عز و جل يقول لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال فلما مرت الراحلة ناداناً بشروطها و أنا من شروطها.

قال مصنف هذا الكتاب ره من شروطها الإقرار للرضا ع بأنه إمام من قبل الله عز و جل على العباد مفترض الطاعة عليهم( عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج2 ؛ ص135)

[44] جلسه درس خارج فقه، بهجة الفقيه تاريخ ۲۲/ ۱۰/ ۱۳۹۲

[45] و قد روي السبب الذي دعا قوما إلى القول بالوقف.

و روى الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة البطائني و زياد بن مروان القندي و عثمان بن عيسى الرواسي **طمعوا في الدنيا و مالوا إلى حطامها** و استمالوا قوما فبذلوا لهم شيئا مما اختانوه من الأموال- نحو حمزة بن بزيع و ابن المكاري كرام الخثعمي و أمثالهم.

روى محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن محمد بن جمهور عن أحمد بن الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال: مات أبو إبراهيم ع و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير و كان ذلك **سبب وقفهم و جحدهم موته طمعا في الأموال** كان عند زياد بن مروان القندي سبعون ألف دينار و عند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار.

فلما رأيت ذلك و تبينت الحق و عرفت من أمر أبي الحسن الرضا ع ما علمت تكلمت و دعوت الناس إليه فبعثا إلي و قال ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لك عشرة آلاف دينار و قال لي كف.

فأبيت و قلت لهما إنا روينا عن الصادقين ع أنهم قالوا إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كنت لأدع الجهاد و أمر الله على كل حال فناصباني و أضمرا لي العداوة..

و روى محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار و سعد بن عبد الله الأشعري جميعا عن يعقوب بن يزيد الأنباري عن بعض أصحابه قال: مضى أبو إبراهيم ع و عند زياد القندي سبعون ألف دينار و عند عثمان بن عيسى الرواسي ثلاثون ألف دينار و خمس جوار و مسكنه بمصر فبعث إليهما أبو الحسن الرضا ع أن احملوا ما قبلكم من المال و ما كان اجتمع لأبي عندكم من أثاث و جوار فإني وارثه و قائم مقامه و قد اقتسمنا ميراثه و لا عذر لكم في حبس ما قد اجتمع لي و لوارثه قبلكم و كلام يشبه هذا.

أما ابن أبي حمزة فإنه أنكره و لم يعترف بما عنده و كذلك زياد القندي و أما عثمان بن عيسى فإنه كتب إليه أن أباك صلى و صام و حج و قائم و من ذكر أنه مات فهو مبطل و أعمل على أنه قد مضى كما تقول فلما أيرمني بدفع شيء إليك و أما الجواري فقد أعتقهن و تزوجت بهن.

و روى أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة عن محمد بن أحمد بن نصر التيمي قال سمعت حربا بن الحسن الطحانيحدث يحيى بن الحسن العلوي أن يحيى بن المسوارقال: حضرت جماعة من الشيعة و كان فيهم علي بن أبي حمزة فسمعته يقول دخل علي بن يقطين على أبي الحسن موسى ع فسأله عن أشياء فأجابه ثم قال أبو الحسن ع اي علي صاحبك يقتلني فبكى علي بن يقطين و قال اي سيدي و أنا معه قال ال اي علي ال تكون معه و ال تشهد قتلي قال علي فمن لنا بعدك اي سيدي فقال علي ابني هذا وهو خير من أخلف بعدي وهو مني بمنزلة أبي وهو لشيعتي عندنا علم ما يحتاجون إليه سيد في الدنيا و سيد في الآخرة و إنه لمن المقربين.

فقال يحيى بن الحسن لحربا فما حمل علي بن أبي حمزة على أن برئ منه و حسده قال سألت يحيى بن المسوار عن ذلك فقال **حمله ما كان عنده من ماله** الذي اقتطعه ليشقيه الله في الدنيا و الآخرة ثم دخل بعض بني هاشم و انقطع الحديث

و روى علي بن حبشي بن قونيعن الحسين بن أحمد بن الحسن بن علي بن فضالقال: كنت أرى عند عمي علي بن الحسن بن فضال شيخا من أهل بغداد و كان يهازل عمي. فقال له يوما ليس في

الدنيا شر منكم يا معشر الشيعة وأ قال الرافضة فقال له عمي و لم لعنك الله.

قال أنا زوج بنت أحمد بن أبي بشر السراج قال لي لما حضرته الوفاة إنه كان عندي عشرة آلاف دينار وديعة لموسى بن جعفر ع فدفعت ابنه عنها بعد موته و شهدت أنه لم يمت فالله الله خلصوني من النار و سلموها إلى الرضا ع.

فو الله ما أخرجنا حبة و لقد تركناه يصلي بهافي نار جهنم..

و إذا كان أصل هذا المذهب أمثال هؤلاء كيف يوثق برواياتهم وأ يعول عليها.( الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة ؛ النص ؛ ص63-67)

[46] مرحوم شيخ الطائفه در كتاب الغيبة، فصلى به واقفه اختصاص داده‌اند:

و أما الذي يدل على فساد مذهب الواقفة الذين وقفوا في إمامة أبي الحسن موسى ع و قالوا إنه المهدي فقولهم باطل بما ظهر من موته ع و اشتهر و استفاض كما اشتهر موت أبيه و جده و من تقدم من آبائه ع.

و لو شككنا لم ننفصل من الناووسية و الكيسانية و الغلاة و المفوضة الذين خالفوا في موت من تقدم من آبائه ع.

على أن موته اشتهر ما لم يشتهر موت أحد من آبائه ع لأنه أظهر و أحضر القضاة و الشهود و نودي عليه ببغداد على الجسر و قيل هذا الذي تزعم الرافضة أنه حي ال يموت مات حتف أنفه و ما جرى هذا المجرى ال يمكن الخلاف فيه( الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة ؛ النص ؛ ص23)

ایشان پس از ذکر تفصیلی روایات شهادت امام و روایات تصریح به امامت امام رضا علیه‌السلام(تا صفحه ۴۲)، به ذکر و نقد روایات موافق مرام واقفه اشاره می‌کنند(صفحه ۴۲-۶۳):

و الأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى و هي موجودة في كتب الإمامية معروفة و مشهورة من أدارها وقف عليها من هناك و في هذا القدر كفاية إن شاء الله تعالى.

فإن قيل كيف تعولون على هذه الأخبار و تدعون العلم بموته و الواقفة تروي أخبارا كثيرة تتضمن أنه لم يمت و أنه القائم المشار إليه موجودة في كتبهم و كتب أصحابكم فكيف تجمعون بينها و كيف تدعون العلم بموته مع ذلك.

قلنا لم نذكر هذه الأخبار إلا على جهة الاستظهار و التبرع ال أنا احتجنا إليها في العلم بموته لأن العلم بموته حاصل ال يشك فيه كالعلم بموت آبائه ع و المشكك في موته كالمشكك في موتهم و موت كل من علمنا بموته.

و إنما استظهرنا بإيراد هذه الأخبار تأكيدا لهذا العلم كما نروي أخبارا كثيرة فيما نعلم بالعقل و الشرع و ظاهر القرآن و الإجماع و غير ذلك فنذكر في ذلك أخبارا على وجه التأكيد.

فأما ما رويه الواقفة فكلها أخبار آحاد ال يعضدها حجة و ال يمكن ادعاء العلم بصحتها و مع هذا فالرواة لها مطعون عليهم ال يوثق بقولهم و رواياتهم و بعد هذا كله فهي متأولة.

و نحن نذكر جملا مما ورد و نبين القول فيها فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه في نصرة الواقفة.( الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة ؛ النص ؛ ص42)

نکته جالب در روش کار جناب شیخ، رویکرد موضوع محورانه است به‌گونه‌ای‌که به صرف نقل احادیث اکتفا نمی‌کند و واقعیت میدانی و تمامی آنچه را که برای مسئله‌ای از قبیل وفات یک انسان و خلافت و جانشینی وصی او باید درنظر گرفته شود مالحظه می‌کند.

ایشان در پایان این بحث به دسته دوم واقفه اشاره می‌کنند؛ کسانی که به‌خاطر شبهه علمی به جریان واقفه تعلق داشته‌اند و به مرور زمان و با از میان رفتن شبهه بازگشته اند:

و الطعون على هذه الطائفة أكثر من أن تحصى ال نطول بذكرها الكتاب فكيف يوثق برواياتو هؤلاء القوم و هذه أحوالهم و أقوال السلف الصالح فيهم.

و ول ال معاندة من تعلق بهذه الأخبار التي ذكروها لما كان ينبغي أن يصغي إلى من يذكرها لأنا قد بينا من النصوص على الرضا ع ما فيه كفاية و يبطل قولهم.

و يبطل ذلك أيضا ما ظهر من المعجزات على يد الرضا ع الدالة على صحة إمامته و هي مذكورة في الكتب.

و لأجلها رجع جماعة من القول بالوقف مثل **عبد الرحمن بن الحجاج و رفاعة بن موسى و يونس بن يعقوب و جميل بن دراج و حماد بن عيسى** و غيرهم و هؤلاء من أصحاب أبيه الذين **شكوا فيه ثم رجعوا**.

و كذلك من كان في عصره **مثل أحمد بن محمد بن أبي نصر و الحسن بن علي الوشاء** و غيرهم ممن كان قال بالوقف فالتزموا الحجة و قالوا بإمامته و إمامة من بعده من ولده.

روى جعفر بن محمد بن مالك عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن أبي عمير عن **أحمد بن محمد بن أبي نصر و هو من آل مهران و كانوا يقولون بالوقف و كان على رأيهم** فكاتب أبا الحسن الرضا ع و تعنت في المسائل فقال كتبت إليه كاتبا و أضمرت في نفسي أني متى دخلت عليه أسأله عن ثلاث مسائل من القرآن و هي قوله تعالى أ فأنت تسمع الصم أو تهدي العمي و قوله فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام و قوله إنك ال تهدي من أحببت و لكن الله يهدي من يشاءقال أحمد فأجابني عن كتابي و كتب في آخره الآيات التي أضمرتها في نفسي أن أسأله عنها و لم أذكرها في كتابي إليه فلما وصل الجواب أنسيت ما كنت أضمرته فقلت أي شيء هذا من جوابي ثم ذكرت أنه ما أضمرته

و كذلك **الحسن بن علي الوشاء و كان يقول بالوقف فرجع** و كان سببه أنه قال خرجت إلى خراسان في تجارة لي فلما وردته بعث إلي أبو الحسن الرضا ع يطلب مني حبرة و كانت بيني ثيابي قد خفي علي أمرها فقلت ما معي منها شيء فرد الرسول و ذكر علامتها و أنها في سفط كذا فطلبتها فكان كما قال فبعثت بها إليه ثم كتبت مسائل أسأله عنها فلما وردت بابه خرج إلي جواب تلك المسائل التي أردت أن أسأله عنها من غير أن أظهرتها فرجع عن القول بالوقف إلى القطع على إمامته

و قال أحمد بن محمد بن أبي نصر قال ابن النجاشي من الإمام بعد صاحبكم فدخلت على أبي الحسن الرضا ع فأخبرته فقال الإمام بعدي ابني ثم قال له يجر أحد أن يقول ابني و ليس له ولد.

و روى عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى اليقطيني قال: لما اختلف الناس في أمر أبي الحسن الرضا ع جمعت من مسائله مما سئل عنه و أجاب عنه خمس عشرة ألف مسألة.( الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة ؛ النص ؛ ص70-۷۳)

ای مثل جناب یونس بن عبدالرحمن که پس از واضح شدن حق باری او با جماعت اصلی واقفه همراهی نمی‌کند:

2- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن محمد بن جمهور عن أحمد بن الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال: لما مات أبو الحسن ع و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم وجحودهم لموته و كان عند زياد القندي سبعون ألف دينار و عند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار قال **فلما رأيت ذلك و تبين لي الحق و عرفت من أمر أبي الحسن الرضا ع ما عرفت كلمت و دعوت الناس إليه** قال فبعثا إلي و قالا لي ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك [آلافا] دينار و قالا لي كفأبيت فقلت لهما إنا روينا عن الصادقين ع و ضمنا لي عشرة آلف دينار و قالا لي فكم تريد فأبيت فقلت لهما إنا روينا عن الصادقين ع أنهم قالوا إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كنت أعدع الجهاد في أمر الله عز و جل على كل حال فناصباني و أظهرا لي العداوة(عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج1، ص: 113)

ای مثل عبدالله بن مغیره:

حدثني الحسن بن علي بن فضال قال قال **عبد الله بن المغيرة كنت واقفا** فحججت فلما دخلت على أبي الحسن ع و رأيته و كلمني علمت بنور الله و دلالته أنه ليس بصاحب هذا الأمر فقلت في نفسي إن كان هذا يعلم ما في نفسي فهو صاحبي فالتفت إلي و قال ليس كما قلت أنا لست بصاحبك و لكن صاحبك بالمدينة و هو في منزل كذا و كذا و هو في موضع كذا و كذا فقم إليه و سلم عليه و قل له يقول لك عبد الله بن المغيرة أنا عبد الله بن المغيرة فدخلت فلما نظر إلي قال قد أجاب الله دعوتك و هداك ديناك **فقلت أشهد أنك حجة الله و أمينه على خلقه**( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج48 ؛ ص273)

34- كش، رجال الكشي حمدويه عن الحسن بن موسى عن يزيد بن إسحاق شعر و كان من أدفع الناس لهذا الأمر قال خاصمني مرة أخي محمد و كان مستويا قال فقلت له لما طال الكلام بيني و بينه إن كان صاحبك بالمنزلة التي تقول فاسأله أن يدعو الله لي حتى أرجع إلى قولكم قال قال لي محمد انطلق إلى الرضا ع فقلت له جعلت فداك إن لي أخا و هو أسن مني و هو يقول بحياة أبيك و أنا أكثر ما أنظره فقال لي يوما من الأيام سل صاحبك إن كان بالمنزلة التي ذكرت أن يدعو الله لي حتى أصير إلى قولكم فأنا أحب أن تدعو الله له قال فالتفت أبو الحسن ع نحو القبلة فذكر ما شاء الله أن يذكر ثم قال اللهم خذ بسمعه و بصره و مجامع قلبه حتى تردها إلى الحق قال كان فيما رسول الله ص و أمير المؤمنين ع و من كان أسعد ببقاء أبي مني ثم قال إن الله تبارك و تعالى يقول و السابقون السابقون أولئك المقربون العارف للإمامة حين يظهر الإمام ثم قال لي صاحبك فقلت من قال مقاتل بن مقاتل المسنون الوجه الطويل اللحية الأقنى الأنف و قال أما إني ما رأيته و لا دخل علي و لكنه آمن و صدق فاستوصف به قال فانصرفت من عنده إلى رحلي فإذا مقاتل راقد فحركته ثم قلت لكل بشارة عندي أن أخبرك بما حتى تحمد الله مائة مرة ففعلثم أخبرته بما كان( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج48 ؛ ص273-۲۷۵)

[47] 30- كش، رجال الكشي حمدويه عن الحسن بن موسى عن علي بن عمر الزيات عن ابن أبي سعيد المكاري قال دخل على الرضا ع فقال له فتحت باب كللناس و قعدت تفتيهم و لم يكن أبوك يفعل هذا قال فقال ليس علي من هاروني بأس فقال له أطفأ الله نور قلبك و أدخل الفقر بيتك و لك أم علمت أن الله تعالى أوحى إلى مريم أني طبنك نبي اسمه عيسى فمريم من مريم و عيسى و عيسى من مريم و أنا من أبي و أبي مني قال فقال له أسألك عن مسألة فقال له إخالك أم و رحمت الوفاة فقال ما ملكته قديما وهو حي و لست من غنمي و لست من غنمي فقال له رجل حضرته الوفاة فقال ما ملكته قديما وهو حي و لست من غنمي و لست من غنمي فليس بقديم قال القديم فما ملك قبل الستة الأشهر وهو قديم و ملك بعد الستة الأشهر فليس بقديم قال فخرج من عنده قال فنزل به من الفقر و البلاء ما الله به عليم.

بيان: ما إخالك أي ما أظنك من قولهم خلته كذا و لست من غنمي أي ممن يقول بإمامتي فإن الإمام كالراعي لشيعته.

31- كش، رجال الكشي إبراهيم بن محمد بن العباس عن أحمد بن إدريس القمي عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن داود بن محمد النهدي عن بعض أصحابنا قال: دخل ابن المكاري على الرضا ع- فقال له بلغ الله من قدرك أن تدعي ما ادعى أبوك فقال له ما لك أطفأ الله نورك و أدخل بيتك من الفقر أ ما علمت أن الله جل و علا أوحى إلى عمران أني أهب لك ذكرا فوهب له مريم فوهب لمريم عيسى و عيسى من مريم ثم ذكر مثله و ذكر فيه أنا و أبي شيء واحد(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج48 ؛ ص271)

[48] 27- كش، رجال الكشي محمد بن الحسن البراثي عن أبي علي عن الحسين بن محمد بن عمر بن يزيد عن عمه عن جده عمر بن يزيد قال دخلت على أبي عبد الله ع فحدثني ملياً في فضائل الشيعة ثم قال إن من الشيعة بعدنا من هم شر من النصاب قلت جعلت فداك أ ليس ينتحلون حبكم و يتولونكم و يتبرءون من عدوكم قال نعم قال قلت جعلت فداك بين لنا نعرفهم فلسنا منهم قال كل اي عمر أما أنت منهم إنما هم قوم يفتنون بزيد و يفتنون بموسى.

البراثي عن أبي علي عن محمد بن رجا الحناط عن محمد بن علي الرضا ع أنه قال الواقفة هم حمير الشيعة ثم تلا هذه الآية إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا.

البراثي عن أبي علي قال حكى منصور عن الصادق محمد بن علي الرضا ع أن الزيدية و الواقفية و النصاب عندنا بمنزلة واحدة.

البراثي عن أبي علي عن ابن زيد عن ابن أبي عمير عمن حدثه قال سألت محمد بن علي الرضا ع عن هذه الآية وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة قال نزلت في النصاب و الزيدية و الواقفة من النصاب.

البراثي عن أبي علي عن إبراهيم بن عقبة قال كتبت إلى العسكري ع جعلت فداك قد عرفت هؤلاء المموطورة فأقنت عليهم في صلواتي قال نعم اقنت عليهم في صلواتك.

حمدويه عن محمد بن عيسى عن إبراهيم بن عقبة مثله بيان كانوا يسمونهم و أضرابهم من فرق الشيعة سوى الفرقة المحقة الكلاب المموطورة لسرايته خبثهم إلى من يقرب منهم.

28- كش، رجال الكشي البراثي عن أبي علي عن محمد بن الحسن الكوفي عن محمد بن عبد الجبار عن عمرو بن فرات قال: سألت أبا الحسن الرضا ع عن الواقفة قال يعيشون حيارى و يموتون زنادقة.

و بهذا الإسناد عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن محمد بن يونس قال جاءني جماعة من أصحابنا معهم رقاع فيها جوابات المسائل إلا رقعة الواقف قد رجعت على حالها لم يوقع فيها شيء.

إبراهيم بن محمد بن عباس الخثلي عن أحمد بن إدريس القمي عن محمد بن أحمد بن يحيى عن العباس بن معروف عن الحجال عن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبي الحسن الرضا ع قال ذكرت المهموطوة و شكهم فقال يعيشون ما عاشوا على شك ثم يموتون زنادقة.( بحار الأنوار (ط - بيروت) (۲۶۸-۲۶ص ؛ ج48 ؛

[49] درس فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۰/ ۱۲/ ۱۴۰۱

[50] مرحوم نجاشی در مورد حمید بن زیاد می‌فرمایند:

حميد بن زياد بن حماد بن حماد بن زياد هوار الدهقان أبو القاسم، كوفي سكن سورا، و انتقل إلى نينوى- قرية على العلقمي إلى جنب الحائر على صاحبه السلام، **كان ثقة واقفا، وجها فيهم**. سمع الكتب و صنف كتاب الجامع في أنواع الشرائع، كتاب الخمس، كتاب الدعاء، كتاب الرجال، كتاب من روى عن الصادق [عليه السلام]، كتاب الفرائض، كتاب الدلائل، كتاب ذم من خالف الحق و أهله، كتاب فضل العلم و العلماء، كتاب الثلاث و الأربع، كتاب النوادر و هو كتاب كبير. أخبرنا أحمد بن علي بن نوح قال: حدثنا الحسين بن علي بن سفيان قال: قرأت على حميد بن زياد كتابه كتاب الدعاء. و أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا أحمد بن جعفر بن سفيان عن حميد بكتبه. قال أبو المفضل الشيباني: أجازنا سنة عشر و ثلاثمائة. و قال أبو الحسن علي بن حاتم: لقيته سنة ست و ثلاثمائة و سمعت منه كتابه (كتاب) الرجال قراءة، و أجاز لنا كتبه. و مات حميد سنة عشر و ثلاثمائة.( رجال النجاشي، ص: 132)

مرحوم شیخ نیز در برابر وی می‌فرمایند:

6081- 16 حميد بن زياد،من أهل نينوى، قرية بجنب الحائر على ساكنه السلام، عالم جليل، واسع العلم كثير التصانيف، قد ذكرنا طرفا من كتبه في الفهرست.( رجال الطوسي (جامعه مدرسين)، ص: 421)

[238] حميد بن زياد، من أهل نينوى- قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السّلام- **ثقة، كثير التصانيف، روى الأصول أكثرها**.

له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول.

أخبرنا بورياته كلّها و كتبه أحمد بن عبدون، عن أبي طالب الأنباري، عن حميد.

و أخبرنا عدّة من أصحابنا، عن أبي المفضّل، عن حميد.

و أخبرنا أحمد بن عبدون، عن أبي القاسم علي بن حبشي بن قوني  بن محمّد الكاتب، عن حميد.( فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (طوسی، طبع جدید)، النص، ص: 155)

مرحوم مامقانی از عدم اشاره به مذهب حمید بن زیاد در کلام شیخ، امامی بودن او را استفاده کرده‌اند و لذا بین کلام شیخ و نجاشی تنافی دیده‌اند:

و ال يخفى ما بين كلام الشيخ رحمه اللّه و النجاشي من التنافي؛ لأنّ **ظاهر الشيخ في الفهرست و الرجال- من جهة عدم غمز في مذهبه- كونه إماميّاً**، ثقة. و صريح النجاشي كونه واقفيّاً، ثقة.

و قد عنونه العلامة رحمه اللّه في القسم الأوّل من الخلاصة و نقل أوّلا عن الشيخ رحمه اللّه أنّه قال: ثقة، عالم جليل القدر، واسع العلم، كثير التصانيف ثم نقل كلام النجاشي إلى قوله: وجها فيهم. و ألحقه بتاريخ وفاته الذي ذكره النجاشي، ثم قال: فالوجه عندي أنّ روايته مقبولة إذا خلت عن المعارض. انتهى.

و علّق الشهيد الثاني رحمه اللّه عليه قوله: لا وجه لذكره في هذا القسم، لأنّ غايته أن يكون واقفيا ثقة، و ليس هذا القسم معقودا لمثله، لكن قد اتفق للمصنّف رحمه اللّه ذكر جماعة فيه كذلك. انتهى.

و أنت خبير بأنّ القسم الأوّل ليس معقودا لذكر خصوص الثقات، حتى يتجه ما ذكره، بل هو معقود لذكر من يعتمد على روايته إن ترجّح عنده قبول قوله، و قد ترجّح عنده قبول قول الرجل، لاتّفاق الشيخ رحمه اللّه و النجاشي على وثاقته، و ظهور كلام الشيخ في كونه اثنى عشريا، و شهادة النجاشي وحده بوقفه، و لا مانع من حجيّة قول مثله إذا خلا عن المعارض. نعم؛ إن عارض خبره خبر إماميّ ثقة، قدّم ذلك لكونه أوثق.

و قد عثرت بعد ذلك على اعتذار بعضهم عن إدراج العلاّمة رحمه اللّه للرجل في هذا القسم، بأنّه لما كانت وثاقته مجمعا عليها، و وقفه مختصّا بالنجاشي، فلذا عدّه العلاّمة رحمه اللّه في القسم الأوّل.

و أقول: **لو لا أنّ النجاشي في غاية الضبط لأمكن منع وقف الرجل بعدم ذكر الشيخ رحمه اللّه لذلك**. و لكن النجاشي لا معدل عن قوله، لغاية ضبطه. فالحق أنّ الرجل موثق.

و قد عدّه في الحاوي أيضا في باب الموثقين، و عدّه في الوجيزة ، و البلغة أيضا موثقا. و في المشتركاتين : إنّه ثقة واقفي.( تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديثة)، ج24، ص: 325-326)

استاد سید محمدجواد شبیری زنجانی نیز در اینباره میفرمایند:

ین که شیخ طوسی در موارد بسیاری فراوانی، افراد صاحب مذهب فاسد را توثیق کرده باشد، روشن نیست. ما با بررسی کتاب فهرست، تنها با یک راوی مواجه شدیم که فساد مذهبش مسلّم است، ولی شیخ او را توثیق ننموده، که این راوی حُمَید بن زیاد است.

این مطلب تنها در صورتی صحیح است که فساد مذهب راویان مذکور در کتب، مسلّم باشد. در غیر این صورت، این مطلب قرینیت نخواهد داشت، بلکه ممکن است شیخ طوسی این راوی را دارای مذهب حقّ تلقّی نموده باشد. به طور مثال واقفی بودن حَنان بن سَدیر مسلّم نیست.

آنچه ما در کتاب فهرست ملاحظه کردیم، **تنها حمید بن زیاد است که قرائن فراوانی بر واقفی بودنش وجود دارد، و بعید است که شیخ طوسی او را واقفی ندانند**. در این یک مورد ممکن است که سهو یا غفلتی رخ داده باشد.

شیخ در مقدّمه کتاب فهرست بیان کرده که مذهب افرادی که دارای فساد مذهب هستند را متذکّر خواهد شد. این که شیخ، مذهب افراد غیرمشهور را ذکر نکند، ممکن است قابل توجیه باشد، و بیان شود که مثلاً از احوال این راوی اطّلاع نداشته یا منابع منابع در اختیار او نبوده است، ولی در مورد راوی معروفی مثل حمید بن زیاد، این سخن را نمیتوان بیان کرد؛ بنابراین در مورد او سهو و

غفلتی رخ داده است، و تعداد ندارد مواردی نقض، ناقض سخن ما نخواهد بود(تقریر درس خارج فقه، تاریخ: ۲۶ شهریور ۱۴۰۳)

در این زمینه بهعنوان «بررسی سندی حمید بن زیاد» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[51] 501- 6- الحسن بن محمد بن سماعة عن عقبة بن جعفر عن أبي الحسن ع قال: سألته عن الرجل يحيل الرجل بمال على الصيرفي ثم يتغير حال الصيرفي أ يرجع على صاحبه إذا احتال و رضي قال ال.( تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج6 ؛ ص212)

در مشیخه، طریق شیخ به این روایت اینچنین آمده است:

و ما ذكرته في هذا الكتاب عن الحسن بن محمد بن سماعة فقد اخبرني به احمد بن عبدون عن ابي طالب الانباري عن حميد بن زياد عن الحسن ابن محمد بن سماعة، و اخبرني أيضا الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد ابن عبدون كلهم عن ابي عبد الله الحسين بن سفيان البزوفري عن حميد ابن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة.( تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ المشيخة ؛ ص75)

در نرمافزار درایة النور و شاید به قرینه روایت کمال الدین که در آن تصریح به نام مبارک امام رضا شده است، مقصود از ابی الحسن در روایت را امام رضا علیهالسلام دانستهاند:

25- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثني محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عقبة بن جعفر قال: قلت لأبي الحسن الرضا ع قد بلغت ما بلغت و ليس لك ولد فقال اي عقبة بن جعفر إن صاحب هذا الأمر لا يموت حتى يرى ولده من بعده.( كمال الدين و تمام النعمة ؛ ج1 ؛ ص229)

[52] 1147 روى أصحابنا عن الفضل بن كثير، عن علي بن عبد الغفار المكفوف، عن الحسن بن الحسين بن صالح الخثعمي، قال:، ذكر بين يدي أبي الحسن الرضا (ع) حمزة بن بزيع فترحم عليه فقيل له إنه كان يقول بموسى و يقف عليه! فترحم عليه ساعة ثم قال: من جحد حقي كمن جحد حق آبائي.( رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص615)

[53] علامه حلی رحمهالله در خلاصه میفرمایند:

حمزة بن بزيع، من صالحي هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العلم.

قال الكشي: روى أصحابنا: عن الفضل بن كثير عن علي بن عبد الغفار المكفوف عن الحسن بن الحسن بن صالح الخثعمي قال: ذكر بين يدي أبي الحسن الرضا عليه السلام حمزة بن بزيع فترحم عليه، فقيل: إنه كان يقول بموسى فترحم عليه ساعة، ثم قال: من جحد حقي! كان كمن جحد حق آبائي. و هذا الطريق لم يثبت صحته عندي.(رجال العلامة الحلی، ص ۵۴)

ولد بزيع ثلاث: منهم حمزة بن بزيع و كان من صالحي هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العلم. (رجال العلامة الحلی، ص ۱۳۹)

در تنقیح المقال نیز با ذکر روایت بالا می فرمایند:

و أقول: إنّ الرواية التي نقلها في تصحيف في سندها و متنها، أما السند؛ ففي نسختين مصحّحتين من الكشّي: الحسن بن الحسين- الأوّل مكبّرا، و الثاني مصغّرا-، و أمّا المتن ففي النسختين هكذا: فقيل له: إنّه كان يقول بموسى، و يقف فترحّم عليه ساعة. و الأستبعاد كون نسخة العلّامة رحمه اللّه أيضا كذلك؛ ضرورة أنّ إنمّا نقل عبارة الكشّي في قبال المدح الذي ذكره أوّلا، و إلّا لما كان شي في سند الرواية، فما تشبّث عن أنّه فهم من الرواية الذمّ، و ردّها بوجوه، و إن كان بقصور السند، و من البيّن أنّ المتن الذي نقله لا دلالة فيه على الذمّ، و ردّها الوجوه، و إن كان التأمّل فيها يقضي بدلالتها على المدح مطلقا، لعدم تعقّل ترحّمه على الواقفي، الذي هو أنجس من الكلاب الممطورة، فترحّمه أوّلا إن لم يدلّ على مدح الرجل، فلا أقلّ من دلالة إعادته الترحّم عليه ساعة بعد إخبار الراوي إيّاه بوقفه دلالة واضحة على الإنكار على المخبر بوقفه، و تكذيبه إيّاه، و أخطئته في اعتقاده بقاءه على الوقف، و قوله عليه السلام بعد ذلك: «من جحد حقّي كمن جحد حقّ آبائي»، بمنزلة العلّة للإنكار، فكأنّه عليه السلام قال:

لو كان واقفيا، لما ترحّمت عليه؛ لأنّ من جحد حقّي كان كمن جحد حقّ آبائي، فلو لا إرسال أوّل السند الخبر، و ضعف بعض رجاله لأمكن الاستناد إليه في عدّ الرجل من الحسان، و لكن قصوره يمنع من ذلك، مضافا إلى معارضته بخبر آخر صحيح السند، نصّ في ذمّ الرجل، و رميه بالشقاوة، فقد قال

الشيخ الطوسي رحمه اللّه في كتاب الغيبة- عند بيان السبب الذي دعا قوما إلى القول بالوقف، ما لفظه-: روى الثقات أنّ أوّل من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة البطائني، و زياد بن مروان القندي، و عثمان بن عيسى الرواسي، طمعوا في الدنيا و ما لوا إلى حطامها و استمالوا قوما، فبذلوا لهم شيئا مما خانوه من الأموال نحو حمزة بن بزيع، و ابن المكاري، و كرام الخثعمي .. و أمثالهم.

ثم قال: و روى: أحمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب، عن صفوان بن يحيى، عن إبراهيم بن يحيى [بن] أبي البلاد، قال: قال الرضا عليه السلام: «ما فعل الشقي حمزة بن بزيع؟» قلت: هو ذا [هو] قد قدم، فقال: «يزعم أن أبي حيّ، هم اليوم شكّاك فلا يموتون حتّى إلّا على الزندقة».

قال صفوان: فقلت فيما بيني و بين نفسي: شكاك قد عرفتهم، فكيف يموتون على الزندقة؟! فما لبثنا إلّا قليلا حتّى بلغنا عن رجل منهم أنّه قال عند موته:

هو كافر بربّ أماته، قال صفوان: فقلت: هذا تصديق الحديث. انتهى كلام الشيخ رحمه اللّه.

فإن قلت: هلّا تجعل ترحّم الرضا عليه السلام على الرجل قرينة على رجوعه عن الوقف وقت الترحّم. و قد قرّرت في المقدّمة كفاية استقامة الراوي زمانا في اعتبار أخباره، لكشف سكوته عن الأخبار بتعمّده الكذب فيها، أو الخطأ عن أنّها غير مكذوبة.

قلنا: نعم إنّما كان يتّجه ما ذكرت أن لو كان سند خبر الترحّم معتمدا عليه.

و لكن قد عرفت إرسال أوّل السند و ضعفه بالفضل بن كثير المجهول الحسن ابن الحسين بن صالح الخثعميالمهمل، و ذلك يمنع مما ذكرت، فتعيّن طرحه و الأخذ بصحيح إبراهيم بن أبي البلاد- المذكور- السالم عن المعارض( تنقيح المقال في علم الرجال ؛ ج24 ؛ ص190-193)

ایشان همچنین در ادامه کلام علامه حلی را شایسته از سوء برداشت از عبارت نجاشی و خلط بین حمزة بن بزیع و محمد بن اسماعیل بن بزیع میدانند فراجع.

[54] جلسه درس خارج فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۱/ ۲/ ۱۴۰۴

[55] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[56] بلکه گاهی مخالف بودن راوی خود تأثیر مستقیم در نتیجه دارد:

و المراد بالخصائص النسبية كل خصوصية في المعنى تشكل بحساب الاحتمال عامل مساعدا على صدق الخبر أو كذبه فيما إذا لوحظ نوعية الشخص الذي جاء بالخبر، و مثال ذلك: غير الشيعي إذا نقل ما يدل على إمامة أهل البيت عليهم السلام، فإن مفاد الخبر نفسه يعتبر بلحاظ خصوصية المخبر عاملا مساعدا لإثبات صدقه بحساب الاحتمال، لأن افتراض مصلحة خاصة تدعوه إلى الافتراء بعيد.

و قد تجتمع خصوصية عامة و خصوصية نسبية معا لصالح صدق الخبر كما في المثال المذكور، إذا فرضنا صدور الخبر في ظل حكم بني أمية، و أمثالهم ممن كانوا يحاولون المنع من أمثال هذه الأخبار، ترهيبا و ترغيبا. فإن خصوصية المضمون بقطع النظر عن مذهب المخبر شاهد قوي على الصدق، و خصوصية المضمون مع أخذ مذهب المخبر بعين الاعتبار أقوى شهادة على ذلك.( دروس في علم الأصول ( طبع انتشارات اسلامی ) ؛ ج1 ؛ ص272-۲۷۳)

به‌عنوان نمونه وقتی ناظر منصف مطلع می‌شود که هم عمروعاص و هم معاویة بن ابی سفیان هر دو ماجرای «یقتله الفئة الباغیة» را در مورد جناب عمار نقل کرده‌اند کاری به ضعف شخصی آن‌ها ندارد بلکه این روایت را اقوی دلیل بر صحت چنین مطلبی می‌داند.( وقعة صفين ؛ النص ؛ ص342-۳۴۵ و شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج8، ص: 25-۲۷)

[57] بررسی سیره علما خاصه متقدمین اصحاب در مواجهه با کلمات عامه، مقامی جدا می‌طلبد. در اینجا به ذکر بعض نکات بسنده می‌کنیم:

«ياران آن بزرگواران نيز در طول سه سده نخست، از سنّيها حديث مى‌شنيدند. چنان مى‌نمايد كه آنان در اين گونه موارد، مانعى نسبت به اين كار در سخنان امامان عليهم السلام نمى‌ديدند. ابن ابى عمير خود احاديثى را از اساتيد سنى شنيده بود وگو اين كه از بيم در آميختگى حديث شيعه با حديثهاى سنى از بازگويى آنها خودارى مى‌كرد.»(حدیث ضعیف، ص ۷۳-۷۴)

«روايت از سنيها بويژه در برخى حوزه‌ها مانند فضائل اهل بيت عليهم السلام _ از باب الزام خصم به معتقدات خويش _ اى تاريخ و سيره، بسيار چشمگير است. با جستجوى نام برخى راويان مشهور سنى مانند عكرمه و مجاهد در آثار محدثانى چون صدوق مى‌توان شمار فراوانى از روايات راويان مشهور شيعى سه سد نخست را از بزرگان سنى مانند دو نفر ياد شده يافت.

برای نمونه‌هایی از روایات ابان بن تغلب از عکرمه در حوزه فضائل اهل بیت علیهم السلام و غیر آن ر. ک: الامالی، صدوق، ص۸۸، ۱۳۳، ۱۸۷، ۳۴۳، ۴۳۳، ۷۲۷، ۷۵۵.

برای روایات شیعیان از مشایخ سنی در حوزه تاریخ فی المثل می‌توان شمار فراوان روایات جابر جعفی را از عامر شعبی در وقعه صفین نصر بن مزاحم دلیل آورد.

در خصوص حوزه فقه نیز می‌توان از حفص بن غیاث سنی قاضی حکومت هارون نام برد که کتاب وی را شیعه مورد اعتماد می‌دانسته و راویان شیعی آن را روایت می‌کرده‌اند ( الفهرست، طوسی، ص۱۱۶).

ابوالبختری وهب بن وهب نیز از راویان مطرح سنی است که روایاتش حتی در حوزه فقه نقل می‌شده است. (برای مجموعه‌ای از روایات وی نک: به برنامه درایة النور، بخش اسناد، گزینه راوی، قسم

سند) باز بنگرید به: تهذيب الاحكام، ج۶، ص۲۹۰ _ ۲۹۱

عبدالرحمن بن الحجّاج که از یاران و فقیهان بنام در میان اصحاب امام صادق علیه السلام به شمار می‌آمد حدیثی را که مشتمل بر حکمی الزامی است از ابن ابی لیلی قاضی کوفه گزارش می‌کند. عبارت رجالیان نیز که در شرح حال برخی راویان به روایت آنان از سنیها تصریح کرده‌اند گواه روشن دیگری بر این نکته است. برای نمونه نک: رجال النجاشی، ص۸۶، ۹۶، ۱۴۶ و ۱۷۷.(حدیث ضعیف ، ص ۷۳ تعلیقه کتاب)»

این روایت ابن ابی عمیر نیز شاهد روشنی است:

. 1105 علي بن محمد القتيبي، قال، قال أبو محمد الفضل بن شاذان، سأل أبي رضي الله عنه، محمد بن أبي عمير، فقال له: إنك قد لقيت مشايخ العامة فكيف لم تسمع منهم فقال قد سمعت منهم، غير أني **رأيت كثيرا من أصحابنا قد سمعوا علم العامة و علم الخاصة** فاختلط عليهم حتى كانوا يروون حديث العامة عن الخاصة و حديث الخاصة عن العامة، فكرهت أن يختلط علي، فتركت ذلك و أقبلت على هذا.( رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 590-۵۹۱)

کتاب شهاب الاخبار خود نمونه بارزی از مواجهه علمای شیعه با روایات عامی است. علامه مجلسی در مورد این کتاب  می‌فرمایند:

و كتاب الشهاب و إن كان من مؤلفات المخالفين لكن أكثر فقراتها مذكورة في الكتب و الأخبار المروية من طرقنا و لذا اعتمد عليه علماؤنا و تصدوا لشرحه( بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج1 ؛ ص42)

ایشان در جای دیگر در مورد ذکر کتب مخالفین در مصادر بحارالانوار می‌فرماید:

و أما كتب المخالفين فقد نرجع إليها لتصحيح ألفاظ الخبر و تعيين معانيه مثل كتب اللغة كصحاح الجوهري و قاموس الفيروزآبادي و نهاية الجزري و المغرب و المعرب للمطرزي و مفردات الراغب الأصبهاني و محاضراته و المصباح المنير لأحمد بن محمد المقري و مجمع البحار لبعض علماء الهند و مجمل اللغة و المقاييس لابن فارس و الجمهرة لابن دريد و أساس البلاغة و الفائق و مستقصى الأمثال و ربيع الأبرار له أيضا و الغريبين و غريب القرآن للزمخشري و مجمع الأمثال للميداني و تهذيب اللغة للأزهري و كتاب شمس العلوم و شروح أخبارهم كشرح الطيبي على المشكاة و فتح الباري في شرح البخاري لابن حجر و شرح القسطلاني و شرح الكرماني و شرح الزركشي و شرح المقاصد العلية و المنهاج و شرحي النووي و الآبي على صحيح مسلم و ناظر عين الغريبين و المفاتيح في شرح المصابيح و شرح الشفاء و شرح السنة للحسين بن مسعود الفراء.

و قد نورد من كتب أخبارهم **للرد عليهم أو لبيان مورد التقية أو لتأييد ما روي من طريقنا** مثل ما نقلناه عن صحاحهم السته و جامع الأصول لابن الأثير و كتاب الشفاء للقاضي عياض و كتاب المنتقى في مولود المصطفى للكازروني و كامل التواريخ لابن الأثير و كتاب الكشف و البيان في تفسير القرآن للثعلبي و كتاب العرائس له و هو لتشيعه أو لقلة تعصبه كثيرا ما ينقل من أخبارنا فلذا رجعنا إلى كتابيه أكثر من سائر الكتب و كتاب مقاتل الطالبيين لأبي الفرج الأصبهاني و هو مشتمل على كثير من أحوال الأئمة و عشائرهم ع من طرقنا و كتاب المخالفين و كتاب الأغاني له أيضا و كتاب الإستيعاب لابن عبد البر و كتاب فردوس الأخبار لابن شيرويه الديلمي و كتاب ذخائر العقبى في مناقب أولي القربى للسيوطي و تاريخ الفتوح للأعثم الكوفي و تاريخ الطبري و تاريخ ابن خلكان و كتابا شرح المواقف و شرح المقاصد للفاضلين المشهورين و تاريخ ابن قتيبة و كتاب المقتل للشيخ أبي مخنف و كتاب أخلاق النبي و شمائله ص و كتاب الفرج بعد الشدة للقاضي التنوخي و تفسير معالم

التنزيل للبغوي و كتاب حياة الحيوان للدميري و كتاب زهر الرياض و زلال الحياض تأليف السيد الفاضل الحسن بن علي بن شدقم الحسيني المدني و الظاهر أنه كان من الإماميه و هو تاريخ حسن مشتمل على أخبار كثيرة و كتاب جواهر المطالب في فضائل موالنا علي بن أبي طالب ع و هو كتاب جامع مشتمل على فضائله و غزواته و خطبه و شرائف كلماته صلوات الله عليه و كتاب المنتظم لابن الجوزي و شرح نهج البلاغة لعبد الحميد بن أبي الحديد و الفصول المهمة في معرفة الأئمة و مطالب السئول في مناقب آل الرسول و الصواعق المحرقة لابن حجر و التقريب له أيضا و مناقب الخوارزمي و مناقب المغازلي و المشكاة و المصابيح و مسند أحمد بن حنبل و التفسير الكبير للفخر الرازي و نهاية العقول و الأربعين و المباحث المشرقية له و سائر مؤلفاته و التفسير البسيط و الوسيط و أسباب النزول كلها للواحدي و الكشاف للزمخشري و تفسير النيسابوري و تفسير البيضاوي و الدر المنثور للسيوطي و غير ذلك من كتبهم التي نذكرها عند إخراج شيء منها و سنفصل الكتب و مؤلفيها و أحوالهم في آخر مجلدات الكتاب إن شاء الله الكريم الوهاب.( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج1، ص: 24-۲۵)

یکی از روش عبارات در زمینه سیره اصحاب در مواجهه با کتب عامه و ریشه یابی آن را در اجازه محقق ثانی میتوان یافت:

و أما كتب العامة و مصنفاتهم **فإن أصحابنا لم يزالوا يتناقلونها و يروونها و يبذلون في ذلك جهدهم** و يصرفون في هذا المطلب نفائس أوقاتهم لغرض صحيح ديني فإن **فيها من شواهد الحق و ما يكون وسيلة إلى تزييقات الأباطيل ما لا يحصى** كثرة و الحجة إذا قام الخصم بتشييدها عظم موقعها في النفوس فكانت أدعى إلى إسكات الخصوم و المنكرين للحق و دفع تعللاتهم و مع ذلك ففي الإحاطة بها فوائد أخرى جمة.

و قد اتفق في الأزمنة السابقة بذل الجهد و استفراغ الوسع مدة طويلة في تتبع مشاهير مصنفاتهم في الفنون خصوصا العلوم النقلية من الفقه و الحديث و ما يتبعه و التفسير و ما جرى مجراها كاللغة و فنون العربية فثبت لي حق الرواية بالقراءة لجملة كثيرة من المصنفات الجليلة المعتبرة.( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج105، ص: 79-۸۰)

بهصورت کلّی میتوان گفت در اینباره دو سیره وجود دارد: سیره عمومی در میان بدنه متشرعه بر اجتناب از فرهنگ عامه و تأثر از مطالب آنان

و یک سیره اختصاصی برای خواص متشرعه که قدرت میز بین مطالب دارند که با عنایت به قدرت و مکنت در این زمینه، به تفکیک مطالب سره از ناسره و حوزههای اخذ و حوزههای توقف می پردازند.

ذکر فراوان روایات عامه در فضای اعمال عبادی مستحب، اخلاقیات و مسائلی از قبیل فقه معاملات را میتوان از مصادیق سیره دوم دانست. مبحث قرائات نیز از مصادیق روشن این سیره است. وجود علمای شیعی در سلسله قرائاتی که به امثال ابن مجاهد و شاطبی و دیگران ختم میشود و در جای جای اجازات آنها مشهود است غیر از این چه معنا دارد که در تلقی قرآن اعتماد کامل به روایان گرچه از اهلسنت داشتهاند و با تلقی صحیح بخاری و مسلم از سوی آنها تفاوت جوهری میدیدهاند.

در این زمینه به صفحه «اسناد قراءات نزد علمای شیعه» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[58] تقریر جلسه تفسیر سوره مبارکه ق، تاریخ 18/2/92

[59] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[60] درس فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۰/ ۱۲/ ۱۴۰۱

بازبینی #1
ایجاد شده 3 سپتامبر 2025 16:30:08 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 سپتامبر 2025 11:34:19 توسط ... .